

بدون مبارزه با اپورتونیزم مبارزه با سرمایه‌داری ممکن نیست!

در دفاع از آگاهی سیاسی طبقه کارگرو دست آوردهای انقلابی مردم افغانستان علیه توطئه "نوین" موضع بگیرید!

فصل چهارم قسمت اول

یک تذکر مختصر:

در فصل اول گفتیم که به نوشته "اعلام گسست از حزب یا اعلام گسست از حزبیت" که رفیق (ض) علیه ما بیرون داده بود، در چهاربخش پاسخ خواهیم داد. در سه فصل گذشته بر روی مسایل ذیل صحبت کردیم:

در فصل اول، با مراجعه به اسناد و مدارکی که بقلم خود رفیق (ض) نوشته شده اند، نشان دادیم که او تمام رفقایش را بعد از آنکه آنها بر او انتقاد کرده اند، بطریق مختلف کوشیده است خرد سازد. این خرد ساختن با چهار حربه صورت گرفته است:

1- با اتهام زدن، افترا بستن و حمله بر شخصیت و خانواده آنها (موارد جیحون، حفیظ و رفقای مانویست افغانستان).
2- فاقد "صلاحیت خواندن" در مورد رهبران کمیته وحدت جنبش کمونیستی افغانستان، سازمان پیکار (اصولیت انقلاب پرولتری) اکنون (گروه پیکار برای نجات مردم افغانستان - مارکسیست - لنینیست - مانویست) و همچنین رفقای مانویست افغانستان. رفیق (ض) تمام این افراد را "فاقد صلاحیت" میخواند و خود را دارای صلاحیت.
3- از طریق معرفی غیر مستقیم آنها به دستگاه اطلاعاتی دشمن. رفیق (ض) تا کنون بارها این کار را در مورد مخالفینش انجام داده است.

4- از طریق بدنام ساختن. رفیق (ض) به مخالفینش کارهایی را که آنها انجام نداده اند نسبت میدهد. به این طریق در بخش اول نشان دادیم که رفیق (ض) با سلاح ایدئولوژیک مارکسیزم - لنینیسم - مانویسم با مخالفینش مبارزه نمیکند.

در فصل دوم گفتیم که رفیق (ض) به سیر تکامل جنبش و حرکت ایده ها و افکار پر خوردا ایده ایستی دارد و از دیالکتیک مارکسیستی پیروی نمیکند. ما سیر تکامل جنبش کمونیستی را در افغانستان مثال آوردیم و واژه "نوین" را به بحث گرفتیم و نشان دادیم که چطور این واژه برای بیان حالت بعد از وقوع تغییرات کیفی بکار رفته و چگونه رفیق (ض) این ماهیت را از آن میگیرد. ما مدلل ساختیم که بدبختانه در جنبش مانویستی افغانستان تاکنون آنچنان تغییر کیفی بوقوع نپیوسته که بتوان آنرا با واژه "نوین" تعریف کرد. او نمیگوید که در افغانستان جنبش کمونیستی هیچ وجود نداشته، ولی مدعی است که این جنبش در بین دهه 40 و دهه 60 شمسی از بین رفته و نابود شده است. دلیلش هم اینست که "A z θ a" $\mathcal{K} \check{u} \check{K} i \check{U} \check{u} \check{u} \check{u} \check{K} \check{U} \check{U} \check{U} \check{K} \check{u} \check{x} \check{A} \check{A} \check{K} \check{i} \check{U}$ مادر فصل دوم نشان دادیم که این حکم نادرست است زیرا، حرکت سازمان یافته یا تشکیل سازمان و حزب نشان دهنده بودن بودیک جنبش نیست. سازمان و حزب در یک مرحله معینی از رشد جنبش بعنوان آله مبارزه مورد ضرورت بوجود می آید و علایم هستی و نیستی آن نیستند. این تنوری و اضیحا میگوید که ضعف و ناتوانی در ایجاد یک حرکت سازمان یافته مساوی است بنا بودی و نیستی آن. بر اساس این تنوری؛ بورژوازی که بعد از انقلاب سوسیالیستی فی العجالة قادر به براه انداختن یک حرکت سازمان یافته نیست، وجود هم نداشته و از بین رفته است. لذا دیکتاتوری پرولتاریا هم ضرور نیست. می بینیم که این تنوری دیکتاتوری پرولتاریا را به شیوه غیر ملموس رد میکند. به ایندلیل این تنوری با مانویسم در تضاد است و به رویونیسم تعلق دارد.

در فصل سوم، بر روی تاکتیک و استراتیژی مبارزاتی طبقه کارگر در افغانستان صحبت کردیم. در این فصل بر روی اشتباهات ایدئولوژیک رفیق (ض) که در تاکتیک و استراتیژی متباز است، انگشت گذارده شده است.

درفصل چهارم بر روی برنامه و اساسنامه حزب رفیق(ض) بحث میکنیم. در فصل چهارم قسمت اول که عبارت از همین نوشته است، چند مسئله عام را به صحبت میگیریم. اما قبل از آنکه اینکار را آغاز کنیم، برنامه این حزب را از نظر مضمون و محتوای آن به چند کته گوری تقسیم میکنیم.

در کته گوری اول آن قسمت از برنامه این حزب می آید که در آن رفیق(ض) به شرح مسایلی از قبیل "سه منبع و سه جزئی مارکسیزم"، "انواع رویونیوم"، "مانونیزم و اجزای آن"، "تصرف قدرت سیاسی از طریق قهر انقلابی"، "جنگ توده ای طولانی و تصرف شهرها از طریق روستا"، "انترناسیونالیزم پرولتاری"، "حق ملل در تعین سرنوشت بدست خویش"، "برابری زن و مرد و برهم زدن امتیازات جنسی" و غیره میپردازد. این مطالب دانش و باورهای اولی هر کمونیست است و مافکر نمیکنیم که برای بازگویی این مطالب کسی به جنبش انقلابی بین المللی و یامشاورت افراد دیگر نیازی داشته باشد و یا تجربه چهار ساله جنبش کمونیستی افغانستان لازم بیاید. این مطالب اسباب و وسایط تحقیق و جستجو برای تهیه یک برنامه کمونیستی اند، نه مسایل برنامه‌ی. استفاده از این مطالب بمثابة مسایل برنامه انحراف instrumentalism است. شرح انحراف instrumentalism از عهده این رساله خارج بوده و ما در اینجا به این بسنده میکنیم که اینسترومینتالیست ها از تنوری برای رسیدن به حقیقت استفاده نمیکنند بلکه شرح آنرا هدف قرار میدهند و برای دسترسی به اهداف دیگر استفاده میکنند. باب اوکیان در این مورد تفسیر جالبی دارد

They included *instrumentalism*, which refers to the use of theory more as an instrument to justify some short-term goal than as a means to dig for the truth; *empiricism*, in which the evaluation of truth is based on direct and immediately observable experience, in a narrow framework; *apriorism*, which means imposing categories on the world, rather than drawing these concepts from the world itself, in a complex interplay between practice and theory; and *positivism*, a method which tends to limit and confine science to the description and codifying of observations, focusing on criteria of quantitative measurement and prediction."

شماره "سنتزهای نوین باب اوکیان، بخش دوم" مرجع میدهم.

در بخش دیگر برنامه به شرح واقعات، حوادث و رخدادها، گذشته تا سال 2002 می آید. در این بخش حوادث و رخدادها با همان ظواهر و صورت بیرونی شان بازگویی گردیده که نویسنده بهنگام ذکر برخی از آنها ادای یک ژورنالیست را در آورده و در برخی دیگر نقش داستان سرایان را و در قسمتهای دیگری هم به ماتم وزاری نشسته است. این بخش در کل رو نویسی و واقعه نگاری است که در حدود مشاهدات ابتدائی خلاصه میشود و تحلیل و استنتاج مارکسیستی و سرانجام احکام و رهنمود برنامه در آن وجود ندارد.

کته گوری سومی را مسایلی تشکیل میدهند که در آن نویسنده تلاش کرده به تحلیل طبقاتی جامعه، استنتاج و احکام برنامه‌ی بپردازد. این بخش برای ما خیلی جالب است. ما در بخش دوم فصل چهارم به این کته گوری می پردازیم. در نوشته حاضر به نقد انحرافات برنامه حزب کمونیست (مانویست) افغانستان بطور عام در زمینه های چندی دست میزنیم.

برنامه حزب کمونیست، برنامه منزل زدن است،

در گام اول آدم با این پرسش روبرو میشود که وظیفه برنامه حزب کمونیست چیست و با آن چه کارها را میکنند؟ پاسخ به این سوال اینست که: با برنامه ایدئولوژی طبقه کارگر را به سیاست طبقه کارگر تفسیر میکنند و حزب طبقه کارگر را محور این سیاستها تشکیل میشود. به ایندلیل ایدئولوژی فضای جهانی است که حزب و طبقه از آن الحام میگیرند و تنوری یا تجارب و دانشی که طبقه کارگر در طول زمان مبارزاتش انجام داده و بدست آورده، واسطه و وسیله درک شرایط عینی و تعبیر و ترجمه آن به سیاست است. این حقیقت نشان میدهد که ذکر تاریخچه و نحوه پیدایش مارکسیزم، تنوری ها و مراحل تکامل آن کار برنامه نیست. کار برنامه مشاهده، تحلیل، نتیجه گیری و صدور احکام است. در اینجا ایدئولوژی ستاره قطبی، تنوری و وسیله شناخت راه و حزب فرماندار کشتی میباشدند. فرماندار نمیتواند بدون ستاره قطبی و وسیله شناخت راهش را بسوی منزل مقصود پیدا کند. چیزیکه برای فرماندار حتمی است، اینست که بتواند محل و موقعیت ستاره قطبی را هم در روز روشن تشخیص بدهد و هم در شب تاریک و هوای بارانی و مه آلود. فرماندار باید بدانند که منزل مقصودش از جانیکه او ایستاد است چقدر فاصله دارد و توقف گاه او در کجاست. تنوری یا وسیله شناخت راه به او میگوید که در کجا فراز و نشیب های خطرناک، پیچ و خم های لغزنده و کمین گاه های رهنان وجود دارد. فرماندار با چشم انداز به ستاره قطبی و درک فراز و فرودهای سرک برنامه منزل زدنش را تعیین میکند.

اگر فرماندار بجای تعیین برنامه منزل زدن و مشخص ساختن توقف گاه های حتمی، به شرح اینکه ستاره قطبی چطور بوجود آمده و چطور تکامل یافته و چرا منور است و... غیره بپردازد، در کنار طرح منزل زدن، یک کار اضافی را میکند. چون این کار در اینجا لازم نیست، آدم میتواند درک کند که کار و انسالار از اینکارش یک هدف خاصی را تعقیب میکنند زیرا بیان

تکوین وجود ستاره قطبی و تاریخ ظهور و تکامل آن در اینجا بمثابة یک وسیله یا اینسترومنت برای القای منظور خاصی مورد استفاده قرار میگیرد و کاروان سالار در پوشش آگاهی دادن کاروان، این کار را انجام میدهد. فکر نمیکنیم کمونیستی باشد که نداند تاریخچه ظهور و تکامل ستاره قطبی در افق دارای اهمیت خاصی است و نمیتوان آنرا در ظرفیت یک برنامه گنجانید. کاروان سالار میتواند نقشه راه پیمانی کاروان را وقتاً فوقتاً به ضمایم و مرجع هائی علیحده ای آدرس بدهد و در نشرات تنویریک حزب تاریخ ظهور، رشد و تکامل مارکسیزم - لنینیسم - مانوئیسم را با تفصیل بیشتر و وضاحت خوبیتری به دسترس اعضای حزب بگذارد.

طرح عمومی برنامه حزب کمونیست

برنامه منزل زدن را چگونه خط کشی باید کرد؟ یعنی در کجا باید حتماً توقف کنیم؟ با رهنان در فلان مقطع چگونه بجنگیم، وقتی به فلان مقطع رسیدیم از آنجا بعد چطور باید منزل بزیم؟ به این طریق کرکتر عمومی یا خط کشی عمومی برنامه مبارزه طبقه کارگر در یک کشور شامل آن مسایلی میشود که این طبقه برای رسیدن به سوسیالیسم و کمونیسم باید آنها را انجام بدهد.

الف- در کجا باید توقف کنیم؟

وقتی صحبت از انقلاب در کشوری با مشخصات عینی و ذهنی نیمه مستعمره - نیمه فنودالی یا نیمه مستعمره - نیمه فنودالی در میان است، نمیتوان یکر است و مستقیم به سوسیالیسم رسید. باید در نیمه راه توقف کرد، نفس تازه نمود و برای رسیدن به سوسیالیسم مقدمات مادی آنرا تهیه دید. به ایندلیل میگوئیم که طی منزل انقلاب پرولتری در این کشورها دو مرحله ای است. مرحله اول از اینجا تا توقف گاه موقتی برای تهیه نیروی مادی سوسیالیسم یعنی جمهوری دموکراتیک نوین میباشد. مرحله دوم از دموکراسی نوین شروع میشود تا دست یابی به سوسیالیسم ادامه دارد. در افغانستان شرایط چنان است که نمیتوان بطور مستقیم به دموکراسی نوین رسید، زیرا افغانستان در اشغال امپریالیستها قرار دارد و باید اول تجاوز و اشغال را دفع کرد. به این دلیل مبارزه مسلحانه خلق از دو مرحله میگذرد و دارای دو مضمون که از نظر جهت متحول اند، میباشد. در مرحله اول که جنگ برای اخراج امپریالیستهای اشغالگر صورت میگیرد، تضاد عمده خلق با امپریالیسم میباشد، به این دلیل مضمون غالب این مرحله مضمون ملی است. مرحله دوم که تضاد عمده میان خلق و فنودال - کمپرادوریزم است، مضمون غالب مبارزه مسلحانه، مضمون دموکراتیک میباشد. این دو مضمون در شکل در نظر اول مفاهیم ذهنی اندولی در مضمون چنان نیست و اگر چند هر دو دوروی یک سکه اند ولی با غالبیت شان مسیر حرکتی جهت تاریخی استراتژی مبارزاتی خلق تحت رهبری پرولتاریات تعیین میکنند. برنامه رفیق (ض) در این مورد انحرافی میباشد. ما این بحث را در فصل سوم به تفصیل شرح دادیم.

ب- نبرد با رهنان،

بعد از نیل به قدرت سیاسی و برای اینکه بتوان به سوسیالیسم رسید، خط کشی عمده برنامه، تضمین حرکت بسوی سوسیالیسم باتکیه بر قدرت سیاسی است. زیرا رهنان بورژوازی که حاضر به بدور انداختن امتیازات شان در جامعه گذشته نیستند، در راه انقلاب سنگ اندازی میکنند. به این دلیل خلق تحت رهبری طبقه کارگر باید دست به اعمال سیادت بزنند. این سیادت بواسطه سازمان دادن ارگانهای سیاسی نظیر ضمایم ارتش، پولیس زندان، قانون، وزارت خانه ها انجام میشود. نهادها و سازمانهای اجتماعی نیمه دولتی کمون های اقتصادی، اتحادیه های صنفی، جمعیت های زنان و... غیره بخشی از این سیادت و در خدمت دست یافتن به سوسیالیسم یعنی ادامه مبارزه طبقاتی پرولتاریا قرار دارند. رفیق (ض) با خلط نقش استراتژی یک جبهه متحد ملی و تبلیغ پرطمطراق ظاهری آن (سجده برده وارد قبال معنی واژه هابرای بی اهمیت ساختن نقش سیاسی آنها بعد از تصرف قدرت سیاسی)، نمیتواند خط روشنی برای نبرد با رهنان بورژوازی بکشد. یعنی او برای ایجاد محور قدرت به اطراف جبهه متحد ملی و مسیر حرکت نزولی آن، در برنامه راهش را گم کرده است. او نقش جبهه متحد ملی را بعد از تصرف قدرت سیاسی در نظر نگرفته و فقط به نقش آن در دوران قبل از آن اکتفا میکند.

ج- پارامتر یا شرایط تعیین کننده مبارزه،

در برنامه حزب کمونیست در عصر امپریالیسم و انقلابات پرولتری آنچه بعنوان پارامتر تعیین کننده شرایط مبارزه طبقه کارگر مطرح است، مبارزه با امپریالیسم میباشد که بمثابة قبله آمل دشمنان شکست خورده و مایه الحام بورژوازی عمل

میکنند. خط کشی برنامه در رابطه با امپریالیسم در سطح بین المللی عبارت از اجرای وظایف سترگ بین المللی پرولتاریا یا انترناسیونالیسم پرولتری میباشد. در برنامه خط کشیده میشود که با میراث ویرانگر سلطه امپریالیسم و ارتجاع که در وجود صدها هزار معیوب، مریض روانی، یتیم، بیوه، معتاد، مبتلا به ایدز و... غیره متباز میگردد مبارزه صورت میگیرد. به این قسم طبقه کارگر در اینجامواری به حل تضادهای اجتماعی بامشکلاتی که سلطه ویرانگر امپریالیسم از خود بجا گذارده، روبرو هست. این مشکلات ملیونهای نیروی کار را از پروسه ساختمان سوسیالیسم بکنار میبرد و بار دوش جامعه می سازد. اما تازه این یک "مشکل" است نه یک مسئله تعیین کننده استراتژی. طبقه کارگر در برنامه اش در این برحه بادو مسئله استراتژی. روبرو هست که اولی مبارزه با طرز تفکر و عمل بر اساس سنتهای نظام کهن است. این طرز تفکر ویرانگرانه بواسطه امپریالیسم و تهدیدات قدرمنشانه آن تقویه میشود، موثریت کار تولیدی یدی و ذهنی را پائین می آورد و در خدمت تحریکات دشمنانه امپریالیسم و ارتجاع جهانی قرار گرفته و زمینه برگشت جامعه کهن را آماده میکند. طرح استراتژی یک برنامه حزب برای اینکار طرح بسیج ملیونی توده ها و برپائی انقلابات فرهنگی پرولتاریائی میباشد. در عصر امپریالیسم و انقلابات پرولتری وجود ngoهای امپریالیستها بر ابعاد ویرانگرانه این مشکل افزوده است. رفیق (ض) میگوید که علیه این ngoهاست ولی در عمل تمام اعضای بیروی سیاسی حزبی بشمول خودش در خدمت این ngoها قرار دارند. به ایندلیل برنامه و اساسنامه رفیق (ض) در سطح یک برنامه نیمه کامل در حرف و نا کارائی در عمل تنزل میکند.

چ- تاکتیک عمده این مرحله چیست؟

انقلابات فرهنگی پرولتاریائی مکمل و متمم ساختمان سوسیالیسم و شکل عالی مبارزه طبقاتی پرولتاریاست. این انقلاب بمثابه یک استراتژی از تاکتیک های متعدد سیاسی و اقتصادی تشکیل یافته که هر کدام به نوبه خود از اهمیت فوق العاده ایدئولوژیک برخوردار میباشد. سوسیالیسم خارج از قید زمان و مکان ساخته نمیشود. ساختمان سوسیالیسم عمل آگاهانه و نقشه مندانه ای است که با ابعاد زمان و مکان و طبقه مشخص میشود. طبقه کارگر بدون موجودیت امکانات عینی ساختمان سوسیالیسم، نمیتواند آنرا بسازد زیرا انجام کارهای مادی بدون وجود شرایط و وسایل مادی آن فقط کار انبیا و اولیاست نه کار طبقه کارگر. برای ساختمان سوسیالیسم زمان و مکان هر دو ضرورت است. در کشوری مانند افغانستان که دهقانان نیروی عمده انقلاب را تشکیل میدهند، یکی از مسائلی استراتژی ساختمان سوسیالیسم انقلاب ارضی است. کشاورزی بر علاوه زمین زراعتی به آب نیز نیاز دارد. اما آب بدون استقرار تعادل جامعه طبیعت در یک منطقه، بوجود نمی آید. مضاف بر اینکه در افغانستان نمیتوان انقلاب ارضی را بدون وجود آب معنی اقتصادی سیاسی داد و بدون انقلاب ارضی سوسیالیسم را ساخت، طبقه کارگر موظف است که برای برقرار ساختن نظم جامعه طبیعت یا احیای مناسبات دیالکتیکی اجسام زنده با سرمایه داری انحصاری- جهانی به مبارزه برخیزد. وقتی کسی در برنامه اش از مسایلی بدون آنکه بداند آن مسایل عملی است یا نه، نام میبرد، برنامه او بطور اتوماتیک به یک مشی آرمانگرایانه که از موضع خوشبینی هامنشامیگیرد، تبدیل میگردد. برنامه نویسی که واقعیت عینی جامعه ایراکه در آن موظف به انجام انقلاب است، نمی بیند و خوشبینانه مطالب زیبارا از اینجا و آنجا خوشه چینی نموده، بر روی کاغذ می آورد یک دکماتیست است و هنوز به اساسات علم انقلاب پرولتری آشناننده است. اکنون ببینیم که رفیق (ض) چقدر با واقعیت عینی افغانستان (ما از افغانستان به ایندلیل یاد میکنیم که او موظف است در اینجا انقلاب کند، نه بضمون ناسیونالیستی آن) آشنا است.

کمونیست ها بر هر مسئله تعیین کننده مهر طبقه کارگر را میگویند،

گفتیم که برنامه حزب کمونیست طرح منزل پیمودن است. طراح برنامه باید تغییراتی را که تحولات مختلف بوجود آورده در محاسباتش داخل کند. این تغییرات میتواند حتی مسایل بسیار عمیق تنوریک باشد. انگلس میگفت آنچه را که ما امروز در مورد جهان و جامعه میگوئیم بر شناخت امروز بشر از جهان و جامعه بنیافته است و در آینده باتکامل علوم تکامل نموده و تغییر میکنند. اگر بگفته انگلس دقت کنیم متوجه میشویم که طراح برنامه نمیتواند نقشه راه را که از جای دیگر حرکت میکند و بواسطه وسایط دیگر به منزل زدن میپردازد، کاپی کند. "کاپی کردن" طبقه را در مقابل بورژوازی بی سلاح میگذارد، زیرا بورژوازی نیز به کشف جهان علاقمند بوده و حقایق را کشف و بانسخه طبقاتی خود بیرون میدهد. در اینصورت طبقه کارگر بدنبال بورژوازی میرود، زیرا کمونیستها نتوانسته اند نسخه کمونیستی مسئله را ارائه کنند. یک نمونه از افغانستان: در سالهای 1357-1358 کمونیستها افغانستان بنابه هردلیلی که بودند نتوانستند نسخه کمونیستی را بر جنبش چپ افغانستان مسلط سازند و بورژوازی این کار را کرد. نتنها توده های خوشبین به جنبش چپ افغانستان بدنبال بورژوازی (در وجود ساما و سازمان رهانی- مشی جبهه مبارزین مجاهد سازمان رهانی و مشی اعلام مواضع ساما، که هردو مشی بورژوازی تسلیم طلبانه بودند) به راه افتاد، بلکه کمونیستها خود نیز به این سازمانها پیانه بردند. ما دیدیم که مشی بورژوازی بر جنبش مسلط شد و جنبش چپ کشور را بدنبال خود بخدمت ارتجاع اسلامی و حتی تسلیم شدن برد.

و کشاورزی خانمان میشوند. با وقوع خشکسالی، سطح اکوافیر (سطحی که آب در زمین بر روی آن باقی میماند) بطور ترمیم ناپذیر پائینتر رفته و مناطقی که به دریا متصل نیستند بطور ابدی خشک میشوند. اهالی این مناطق لاعلاج دار و ندار ناچیزشانرا میگیرند و منطقه زیست شانرا ترک میکنند. این پروسه بر تحولات اجتماعی اثرات فوق العاده دارد. معنی این تغییرات برای کشوری مانند افغانستان خیلی وحشتناک است، زیرا خشکسالی های پی در پی تا سال 2050 فقط 16% مقدار آب کنونی را در دسترس اهالی این کشور باقی میگذارد (اگر با خوشبینی حساب کنیم که سرعت پائین رفتن سطح اکوافیر خیلی ببطی و ترمیم روابط ایکولوژیک خیلی سریع انجام می یابد) با این وصف رفیق (ض) در این مورد نه فقط در برنامه "پرولتری اش" چیزی نمیگوید، بلکه انتقاد دیگران را نیز بمسخره میگیرد.

ب- افشاندن جنایات امپریالیزم و بی برنامه بودن در قبال آنها، سیاست یک حزب کمونیست واقعی نیست،

جنایات نظام حاکم کنونی علیه طبیعت و موجودات آن جنایات امپریالیزم است. تا 50 سال دیگر 84% آب در افغانستان و صحرای گوپی نابود میشود و تولید گاز CO_2 دلیل عمده آنست. امپریالیست های اضلاع متحده تولیدکننده 27% کاربن دای اکسایدند. تولید و ترانسپورت هوایی، زمینی و بحری ای که در خدمت دادوستد امپریالیزم قرار دارند بیشتر از 50% گاز CO_2 را وارد اتمسفر زمین می سازد. جهانخواران بزرگ مانند شیل، ایکسان موبایل، توتال، بریتیش پترولیم، تکساکو و دیگران پیوسته در جستجوی منابع فوسیلی (نفت و ضمایم آن) بوده، دل دشت ها و صحرا ها را شکافته، جنگلات را نابود، کوهها را هموار و بستر دریاها را سوراخ نموده و تعادل طبیعی را در سراسر جهان برهم میزنند. شرکت های بزرگ صنعتی مانند تویوتا، جنرال موتور، فولکس واگن... و غیره به تولید پرداخته و شرکت های بزرگ دیگر مانند زیمنس، فلیپس، میتسوبی شی... و غیره باتراکم و تهیه گازات سمی بی محابا به تخریب هستی موجودات جهان مشغول اند. در این میان امپریالیزم اضلاع متحده بزرگترین دشمن طبیعت و موجودات آن میباشد. این ویرانگری و جنایت زاده مالکیت خصوصی سرمایه داری انحصاری میباشد که اشتباهی ثروت اندوزی اش نه حدود دمی شناسد و نه اخلاق و آداب احترام به طبیعت و موجودات آن را. در جهان هیچ طبقه پیگیری نیست که مبارزه علیه امپریالیزم را تا آخر ادامه بدهد جز طبقه کارگر، اما رفیق (ض) بحیث سخنگوی طبقه کارگر در کشوری که بدترین نتایج این جنایت را متحمل میشود، در این مورد حتی شکایتی هم ندارد. سکوت تانید امیز رفیق (ض) در این مورد نداشتن سکوت اغماض آلود برنامه وی این حزب در قبال جنایات امپریالیزم بیان میکند، بلکه زمینه پیدایش نظرات بورژوازی رفرمیست (سبزها) و قوت گیری بورژوازی لیبرال را بیشتر محتمل میسازد.

ت- افشاندن جنایات امپریالیزم در افغانستان همگامی با سیاست جهانی امپریالیزم است،

افغانستان سرزمینی است با موقعیت ویژه جغرافیایی. این موقعیت تعیین کننده مقدار آب، نوع اقلیم و شکل جنولوژیک آن میباشد. اوضاع جغرافیایی برویژه گی های روانی و فرهنگ اهالی افغانستان تاثیرات مهمی داشته است. زیرا این جغرافیا بر روابطه تولید و مبادله، امتزاج خونی و انتقال ویژه گیهای فرهنگ اثرگذار بوده است. شیوه تولید و آبیاری آسیایی افغانستان بر روحیات مردم اثر داشته است.

از نظر جنولوژی تخریب طبیعی در سطح زمین خیلی سریع است. از نظر میزان زیست باهمی موجودات طبیعی یا حفظ تعادل جامعه طبیعت، این تعادل سریعتر از پائین رفتن سطح اکوافیر بوده و برهم خوردن میزان طبیعی آنها موجب مصیبت عظیم اجتماعی میشود. زیرا تخریب جامعه طبیعت بطور مصنوعی صورت گرفته و بصورت ضربه های پی در پی و متواتر کشنده فرود آمده اند: بنا به استیلائی نظام تولیدی عقبمانده بر حیات مردم، اهالی افغانستان لاجرم به استفاده از علف ها و بته ها بطور غیر مسئولانه گردیده و ترمیم کمبودی های جدی آنرا بدوش مادر طبیعت گذاشته اند. در نتیجه کوه ها از درختان، دره ها از علف و دامنه ها از سبزی عاری گردیده و ذرات خاک در گرمای تجزیه کننده آفتاب قرار گرفته اند. این مسئله ذرات خاک را بازم به ذرات کوچکتر تجزیه کرده و سطح مخصوص ذرات (specific surface area) را بزرگتر ساخته و در نتیجه امکان ته نشین گردیدن آب را مشکل ساخته و بآبباریدن کمی باران امکان وقوع سیلاب را ممکن ساخته که با نتیجه تپه ها و مراتع پوشش گل و ریگ شان را از دست داده است. با از بین رفتن درختان، بته ها و علف ها تعادل زنجیر غذایی بین حیوانات، پرندگان و خزندگان برهم خورده و نظام ایکولوژیک ویژه ای که موجب دوران CO_2 و O_2 میشود، شدیداً ضربه خورده است. این مسئله که موجب خشکسالی و قطع باران میشود، عوامل زیاد دارد و ما در اینجا فقط آن بخشی که مربوط به جنایات مستقیم سرمایه داری و مزدورانش میشود را بر می شماریم.

الف- عامل جنگ و کارگذاری مین ها:

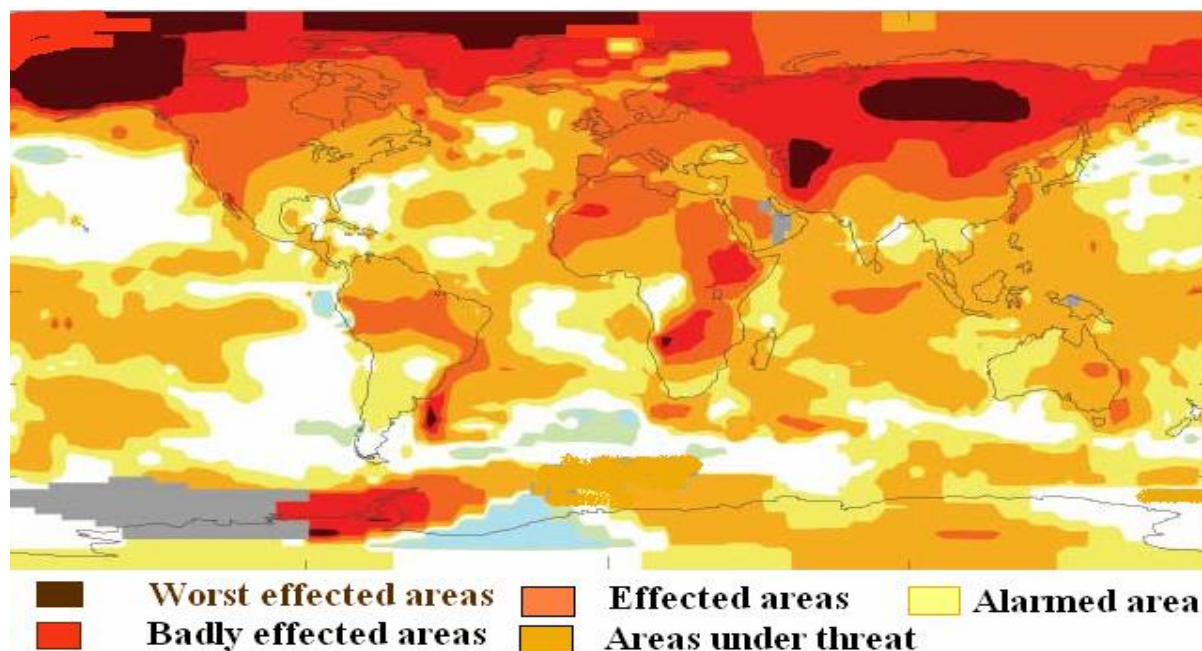
کودتای شور سال 1357 و به تعقیب آن تجاوز سوسیال- امپریالیزم شوروی و جنگ مقاومت فضای ویژه ایرابوجود آورده که طی آن گشت و گذارانسان به کوهسار و رابطه آن با حیوانات وحشی برهم خورد. بمباردمان وحشیانه کوه ها و دره ها، مین گذاری در مقاطع، عبور گاه ها و راه های بزرگ و کمین گاه ها و مخفی گاه ها در دره ها و کوه ها موجب کشتار بی رحمانه حیوانات شکاری و انسانها گردیده و تعادل ایکولوژیک بین انسانها و جانوران ماحولش را برهم زد. مزارع و باغستان به دلایل جنگی و سوق الجیشی از یکطرف و فرار دهقانان از وضعیت ویرانگرانه جنگ چه در دوران خلق و پرچم و چه در دوران "مجاهد" و "طالب" و چه اکنون باعث برهم خوردن نظام دوران آب و فعالیت خزنده ها و پرندگان گردیده است. اینها که هر کدام در تقویه و دوران نظام O_2 و CO_2 نقش دارند، بواسطه امپریالیزم و سوسیال- امپریالیزم و مزدوران شان، بطور اسف انگیزی ضربه دیدند.

ب- قطع درختان در جنوب و شرق کشور:

قطع درختان در جریان جنگ مقاومت و سپس ریشه کن ساختن آنها در زمان طالبان در جنوب، شرق و مناطق مرکزی کشور، ضربه بزرگی را بر بدن زخمی طبیعت کشور وارد ساخت. جنگ اول خلیج و بمباردمان وحشیانه امپریالیزم امریکا، سوخت نفت خام و آتش زدن پالایشگاه های نفت عراق ضربه سنگین تردیگری بود بر بدن زخمی و تکه پاره افغانستان.

ج- برهم زدن زنجیر غذایی،

در عین اینکه این فاکتورهای هستی بر انداز حیات موجودات طبیعی را در افغانستان تهدید می کردند، شیخ های عرب برای گرفتن عقاب و شاهین به افغانستان مرکزی و دامنه های کوه باباجوم آوردند. رهنمان عرب بابه اسارت کشانیدن عقابها و شاهین های کوهستان افغانستان تسلسل زنجیر غذایی را پاره کردند. نابودی عقابها و شاهین ها که در اس زنجیر غذایی قرار دارند، مشکل علاج ناپذیر بزرگی را در سیستم جامعه طبیعت بوجود آورد.



در سالهای 2000 افغانستان از نظر تعادل ایکولوژی و نورم های محیط زیست در حال نزع قرار داشت که امپریالیستهای اضلاع متحده به بمباردمان های وحشیانه و استفاده از کلاهکهای یورانیوم سنگین در حیاتی ترین مناطق کشوری یعنی شرق و جنوب آن که نظریه نقاط دیگر هنوز هم سبز تر باقی مانده بودند- دست زدند. تشعشعات رادیواکتیف و ذرات یورانیوم سنگین نتنها انسانها را بلکه حیوانات و خزنده ها را نیز بسرعت بسوی نابودی میبرند.

رفیق(ض) از هیچ کدام این مسایل در برنامه اش حرفی ندارد و تو گوئی که اصلا این مسایل وجود ندارند و تماس گرفتن بر روی آنها از نظر ایشان "نادرست و غیر منطقی" میباشد. اما از نظر ما صحبت نکردن بر روی این مسایل در عمل به مخفی

ساختن آنها می انجامد. تمام این مسایل، مسایل سیاسی اند و طبقه کارگر و خلق افغانستان باید برای حل آنها نقشه داشته باشند. ازدیده فرو گذاشتن آنها یعنی فراموش کردن جنایات سرمای داری است. رفیق (ض) ننتها این مطالب را در طی شش سال در نشراتش فراموش کرده ولی در قبال آنها یک حرف هم در برنامه اش ندارد.

د- چگونه انکار امروز جنایات امپریالیزم به اعتراف افتضاح آمیز فراموخته می شود؟

وقتی طراح یک مسنله (هر مسنله مفروضی را در نظر بگیرید) عمدا یا اشتباه شرایط عینی را فراموش میکند، بهنگام تطبیق طرحش، با ناکارانی و بیهوده بودن آن روبرو می گردد. در بالا گفتیم که چطور رفیق (ض) شرایط عینی افغانستان را بهنگام نوشتن برنامه اش مدنظر نمی گیرد و به "کاپی کردن فارمولها" اکتفا میکند. اما کاش شرایط عینی افغانستان چگونه ایده آل می بود که این فارمولها با همان ایده آل بودن شان می توانستند تطبیق شوند. یکی از واقعیت های افغانستان در حال حاضر، بدبختانه اینست که تا سالهای 2030 در 80% از مناطق شمال-غربی، مرکزی، جنوب-غربی و غرب کشور، دسترسی به آب برای آشامیدن بیک مشکل بزرگ مبدل خواهد شد. زیرا در این مناطق سطح اکو افر پائین تر از دسترسی انسان به آب، ترسب میکند. و واضح است که رقم قابل توجهی از اهالی این منطقه آنرا ترک میکنند. دامنه صحرا که از شرق ترکمنستان آغاز می شود، خود را در جنوب تا پنجاب پاکستان گسترش داده و جنوب کشور را از شمال آن مجزای می سازد. رفیق (ض) که با خوشبینی ایده آل به افغانستان می بیند، به این تغییرات یک سر موم ارزش قایل نیست. و ساز خود را در برنامه اش این چنین مینوازد:

"اعمار بندها، نهرها و کاریزهای جدید و آبادسازی اراضی بایر به منظور تهیه آب و زمین برای دهاقین ملیت های کم زمین، کوچی ها و دهقانی که نتوانند از زمین های مصادره یی بهره مند شوند. کار اعمار بندها، نهرها، کاریزها و آبادسازی اراضی بایر نه بر اساس سرمایه گزاری های بزرگ و ایجاد پروژه های عظیم، بلکه باید بر اساس بسیج نیروی کار توده یی و ایجاد پروژه های کوچک و متوسط پیش برده شود." (برنامه حزب کمونیست (مانویست) افغانستان ص 55)

معلوم است افرادی که فقط و فقط به خطی که بر روی کاغذ نقش بسته، نگاه میکنند و نمیدانند که آیا آن موضوع از دید مناسبات طبیعی یعنی دیالکتیک اشیا و پدیده ها قابل اجرا هستند یا نه، فکر میکنند که به راستی چاه کندن، نهر کشیدن و زمین های بایر را آباد ساختن... و غیره خیال پلوهای چربداری که او مطرح می سازد، ممکن هستند یا نه این سطور را تصویب میکنند.

امامانویست هادر برنامه حزب کمونیست افغانستان قید خواهد کرد که:

- 1- این مناطق و اتلات مناسبات جامعه طبیعت در آنها، مانند جامعه انسانی قربانی اشتهای سیری ناپذیر امپریالیزم برای ثروت بوده و انقلاب پرولتاری در چارچوکات رهائی انسان باقی نمانده بلکه باید جامعه طبیعت را نیز از ویرانی امپریالیزم نجات داد. به این دلیل این مناطق را بعنوان پارکهای طبیعی اعلام نموده و عبور و مرور اهالی راتا ترمیم کامل مناسبات جامعه طبیعت و احیای مجدد سازمان دوران O_2 و CO_2 ، ممنوع اعلام می گردد.
- 2- استفاده از انرژی اقیاناب، انرژی بادی و یاتکنالوژی ای که تا آنوقت ممکن است در دسترس آدم برای مدفون ساختن گاز CO_2 قرار گیرد و سازماندهی توزیع گاز طبیعی شبرغان برای تهیه مواد تسخین برای تمام اهالی کشور و اعلام ممنوعیت قطع درختان و استفاده از بته ها و جنگلهای طبیعی برای تهیه مواد تسخین و موازی به آن بسیج رزمجویانه توده ها برای تغییر بخشی از عناصر کلتوری که با جامعه نوین طبیعت هماهنگ باشد.
- 3- سازمان دهی توده ای حفظ و مراقبت پارکهای طبیعی و ممنوعیت شکار و مصنونیت پرندگان و خزندگانی که در امتداد زنجیر غذایی نقش اساسی دارند مانند عقاب، شاهین، پلنگ و گرگ.
- 4- سازماندهی کاردا و طلبانه و بسیج توده ها برای جمع آوری تخم بته ها و علف هائیکه با مقدار کم آب می توانند زنده بمانند و پایه های اولی پیدایش حشرات و موازی به آنها پرندگان کوچک را فراهم سازند.
- 5- سازماندهی کاردا و طلبانه برای تغییر ساختمان تپه هادر جهت جلوگیری از تخریب طبیعی و ته نشین شدن بازم بیشتر سطح اکو افر.
- 6- سازمان دادن بیو- تکنالوژی و بالابردن سطح تولید حبوبات پروتین دار در مناطیکه از نظر کشاورزی امکان پذیر است و ممنوعیت شیوه مالداری غیر سازمان یافته.

در پایان این پروسه ممکن است آن چیزی را که رفیق (ض) در بالا میگوید بمقیاس کوچک، عملی ساخت نه پیش از آن. در اینجا ست که میتوان تفاوت بین خیال پردازی و تکرار جملات زیبارا واقع بینی و واقعگرایی دید.

در اینجا از رهبران حزب کمونیست (مانویست) افغانستان باید پرسید که چرا شما خشک شدن ده ها هزار کلیومتر مربع کشت زار و روستای افغانستان را نمی بینید و بگفتار رفیق (ض) باچشمان بسته مهرتانید می گذارید؟ ما از رفیق حفیظ یعنی یگانه عضو این حزب که بررسی اینگونه مسایل از نظر فنی و مسلکی کاراوست و درکنگره این حزب شرکت کرده بود

میخواهیم بررسی کنیم که بهنگام تائیدچنین بیهوده گونی در برنامه، شماچطور آنرا موردتائیدقرار دادید؟ اگر متوجه مسئله "نوین" نشدید و آیامتوجه این مسئله که مسلک تان هست نیز نگردیدید؟

اشتباهات رفیق (ض) در برنامه در مورد مذهب،

هنگامیکه پای صحبت بر اساس یک مکتب فکری در میان است، آدم نمیتواند معیارها و چارچوب آن مکتب را نقض کند. بعباره دیگر آدم نمیتواند هم قهرمان خداپرستان باشد هم محبوب بی خدایان. در آخرین تحلیل یک فرد فقط میتواند یکی از آنها باشد. یک کمونیست، نمیتواند هم کمونیست باشد، هم ناسیونالیست و هم مسلمان و... غیره. او نمیتواند ناسیونالیست، مسلمان، قهرمان تمام ملت، سالار شهیدان، اقیانوس، آفتاب، تندیس آزادی... و غیره باشد ولی کمونیست نه یک کمونیست یک روشنفکر انقلابی مارکسیست است که نه میتواند معجزه کند، نه غیبگونی بلد است و نه میتواند قهرمان تمام ملت باشد. یک کمونیست جز بدلیل مبارزه با پولیس، در هیچ جای دیگر حق ندارد کمونیست بودنش را پنهان نماید مگر اینکه کمونیست نباشد.

یک روشنفکر بورژوا را اغراض بورژوائی وی و ادار میسازد که در یک جا کمونیست باشد و در جای دیگر ملی - دموکرات و در نقطه دیگر هم مسلمان نماز خوان و باتقوای شیعه یا سنی. کمونیست ها مجاز نیستند هویت فکری شان را باجل و خرچین اسلام و ناسیونالیسم، یاملی - دموکرات مخفی نمایند.

بیان کردن رک و راست مواضع کمونیستی در مورد هر مسئله برای یک کمونیست در هر جایک وظیفه ایدئولوژیک است. و کمونیستها باید قادر باشند که از مارکسیزم در قبال هر ایده دیگر دفاع کنند و حقانیت درخشان آنرا بنمایش بگذارند. بورژواها دفاع فعال و قاطع از کمونیسم را رد میکنند و آنرا "تندروی" و "ایکستریمیسم" میگویند. آنها میگویند که این کار "افشاگری" است و جبن و بزدلی بورژوائی خود را در عقب قوانین مبارزه پنهان میکنند. از نظر آنها سکوت در قبال نظرات ضد کمونیستی و ضد علمی و حتی تصدیق آنها "مبارزه" است. در شرایط خاصی نظیر افغانستان، ایران و سایر ممالکی که در آنها فاشیسم وحشی و درنده خوی اسلامی حکومت میکند، "پنهان کاری پلان شده برای حفظ تشکیلات و اعضای آن" نوعی از مبارزه است نه پنهان کردن نظرات کمونیستی. اما تبلیغات کمونیستی و مقابله کردن با نظرات ضد کمونیستی و تسلیم طلبانه، بخشی از مبارزه کمونیست است که در هیچ شرایطی نباید بهانه این و آن کنار گذاشته شود. چنین برخوردی، برخورد اصولی کمونیستی است زیرا مبارزه با ایده های دیگر، مبارزه طبقاتی است و کمونیستها مجبور اند در هر جای این مبارزه را پیش ببرند، زیرا او طلبانه و آگاهانه خودشان به اجرای آن تعهد سپرده اند. یکی از عمده ترین جای پیش بردن این مبارزه و شکل عمده آن مبارزه علیه گنجانیدن افکار خرافی و مذهب در برنامه حزب است. برای یک بورژوا که "میرزائی" میکند دست به برنامه نویسی میزند، این خوف وجود دارد که توده ها این برنامه را بدلیل "بی احترامی" و "اهانت آن به خرافات" نپذیرند. اما کمونیستها پذیرش برنامه حزب را به این معیارهای بی اساس وابسته نمیسازند. زیرا کمونیستها فقط طرفدار آن انقلابی اند که بار عایت اصول کمونیستی انجام میشود، چنین انقلاب اگر بدلیل رد "خرافات" یک قرن دیگر هم به عقب بیافتد، بگذار بیافتد. اکنون ببینیم که فرق بین ما که از اینگونه انقلاب یعنی انقلابی که بهتر است دیر آید ولی اصولی باشد تا انقلابی که فردا می آید و اصول بهره ندارد، و رفیق (ض) چه تفاوتی در قبال مبارزه با خرافات موجود است. رفیق (ض) در برنامه اش مینویسد:

"جدايي دين از دولت، لغودين رسمي، تأمين آزادي اعتقاد به اديان و مذاهب گوناگون و تأمين آزادي عدم اعتقاد به دين و مذهب.

استفاده از دين اسلام به مثابه حربه ايدئولوژيك _ سياسي در جهت توجيه حاکميت سياسي ارتجاعي فيودالي و فيودال _ کمپرادوري در افغانستان، داراي تاريخ طولاني است. اسلام به عنوان يك ايدئولوژي سياسي تاريخآبه نيروهاي فيودالي تعلق داشته است. در دوره هاي اخير نيروهاي بورژواکامپرادور، بورژوا ناسیونالیست و خرده بورژوائی _ البته به دنباله روي از نيروهاي فيودالي ويا در اتحاد با آنها _ نيز از آن استفاده مي نمایند. اسلامي بودن وجه مهمي از حاکميت دست نشانده کتوني را تشکيل مي دهد.

انقلاب دموکراتیک نوین حاکمیت سیاسی مذهب و جنبه مذهبی دولت را از میان می برد. دولت دموکراتیک نوین یک دولت غیر مذهبی است که از دین و مذهب جدا بوده و هیچ دینی را به عنوان دین رسمی کشور به رسمیت نمی شناسد. در جامعه دموکراتیک نوین دین به امر خصوصی افراد تبدیل میگردد. از این جهت افراد از آزادی اعتقاد به هر دین و مذهبی و همچنان از آزادی عدم اعتقاد به دین و مذهب برخوردار می گردند.

انقلاب دموکراتیک نوین امتیازات سیاسی و اجتماعی ویژه روحانیون و امتیازات نژادی _ مذهبی ویژه سادات را از میان میبرد و نمایشات دسته جمعی خرافاتی را که با عقاید خالص مذهبی ربطی ندارند و در واقع نمایشات سیاسی و اجتماعی اند، منسوخ اعلام مینماید و تمامی ادارات مذهبی دولتی را برمی چیند. (برنامه حزب کمونیست (ماوهیست) افغانستان)

صرف نظر از اینکه رفیق (ض) برنامه دولت دموکراتیک نوین را با برنامه مبارزه پرولتاریا خلط میکند و بین سیاست جبهه متحد ملی و سیاست پرولتاریاتفاوت قابل نمیشود، بین برخورد سیاسی پرولتاریا و برخورد ایدئولوژیک آن به مذهب نیز فرق نمیکند. اگر پرولتاریا بتواند که سیاست طبقاتی خود را در مورد مذهب اعمال کند، در آنصورت انقلاب دموکراتیک یک انقلاب سوسیالیستی خواهد بود. این اپورتونیزم چپ است. و اگر پرولتاریا در سیاست طبقاتی خود بدنبال دولت دموکراتیک نوین برود یعنی سیاست دولت دموکراتیک نوین را سیاست برنامه وی خود نیز بسازد در اینصورت پرولتاریا بدنبال راه بورژوازی است و انقلاب دچار عطلت میشود. این اپورتونیزم راست است. این موضوع را که رفیق (ض) عاقدانه به هم خلط میکند اندکی بیشتر می شناسیم. کمونیست هادر مجموع در مورد مذهب میگویند که:

1- مذهب پدیده ای است در خدمت طبقات حاکم و یکی از بزرگترین موانع در راه رسیدن به کمونیزم. پرولتاریا که تارسیدن به کمونیزم بطور عمده باید مبارزه طبقاتی را انجام بدهد، علیه مذهب بعنوان سلاحی که در خدمت طبقات حاکم قرار دارد، نیز مبارزه میکند.

2- اما مذهب یک مسئله جدا از نظام تاریخی - اجتماعی جامعه نیست که بتوان آنرا از امروز تا فردا سرنگون ساخت و یا تصور نمود که میتوان با فرمان آنرا ممنوع اعلام کرد. باهماهنگ ساختن طرز تفکر جامعه با نظام سیاسی - اقتصادی حاکم، و مبارزه همه جانبه در زیر بنا و روبنا علیه مذهب میتوان مذهب را در موزیم آثار عتیقه گذاشت.

اما در برخورد رفیق (ض) می بینیم که او با مذهب برخورد کمونیستی ندارد و با بهترین گوئی که برخورد او با "دمسازانه" است. در گام اول او اسلام را به دو بخش تقسیم میکند، یک نوع اسلام نزد او آن اسلامی است که نیروهای ارتجاعی و ناسیونالیست های افغانستان از آن "سواستفاده" کرده اند و خصلت سیاسی دارد و اسلام دیگر عبارت از "عقاید خالص" مردم میباشد که جنبه "سیاسی و اجتماعی" ندارد. (ما این بحث را کنار میگذاریم که هیچ اسلامی بدون جنبه "سیاسی و اجتماعی" نبوده و خالی از نمایشات خرافی و تجسم خرافه هائی که منافع طبقات حاکمه را حفظ میکنند، نیست). مذهب که پایبندیش طبقات در جامعه همواره در خدمت طبقات حاکم قرار داشته و به حاکمیت و منافع آنها خدمت کرده است، فقط در یک حالت خاص بشکل سیاست فعال ظاهر میشود که تضادهای داخل هیئت حاکمه و امپریالیسم آنرا اقتضامی میکند. با حرکت از این حقیقت می بینیم که مذهب یک پدیده بیطرف، بیغرض و بدون جهت و برنامه سیاسی در جامعه نیست که فئودالها، کمپرادورها و سایر مرتجعین از آن "به مثابه حربه ایدئولوژیک _ سیاسی در جهت توجیه حاکمیت سیاسی ارتجاعی" شان استفاده کنند. مذهب در ذات خود بخشی از نظام طبقاتی و ستون بزرگی از هیئت حاکمه در طول حیاتش بوده و هست. همیشه در کنار اربابان برده دار و شاهان خونریز، از همان رنیس طایفه که در یک مقطع معین تاریخ تکامل جامعه تازیانه و چماق پیدا میکنند تا فرعون و امپراطورها و از آنجا تا جرج بوش و ولادیمیر پوتین، کشیشها و مبلغین مذهبی مقام و منصب خود را داشته اند. نقش مذهب در جهت توجیه حاکمیت سیاسی طبقات خاص نیز مشخصه امروزی آن نیست. اگر اسلام را مطالعه کنید، از ابتدای تاریخ تا انتهای آن به این مسئله برمیخورید و رفیق (ض) از تمام کمونیست های کشور این موضوع را بهتر میداند.

از جانب دیگری می بینیم که رفیق (ض) میدانند " $\text{\textcircled{U}} \text{\textcircled{H}} \text{\textcircled{A}} \text{\textcircled{Z}} \text{\textcircled{U}} \text{\textcircled{A}} \text{\textcircled{\theta}}$ " اما اوایانه میخواهد و یانمیتواند بگوید که آیا مبارزه با این چیزی که "تاریخابه نیروهای فئودالی تعلق دارد" و وظیفه تاریخی طبقه کارگر است یانه؟

گفتیم که مذهب یکی از زنجیرهای اسارت خلقها و طبقه کارگر میباشد. کارکرد مذهب را در نظام حاکم باید جستجو کرد. در نظام حاکم کنونی می بینیم که طبقات استثمارگر حاکم با تمام امکان به استثمار و اجحاف مشغول بوده و خلق را بر سر پاره روزی می نشاند، ولی مذهب بر آتش خشم و نفرت آنها آب سرد انداخته و پاداش آنها را در فردوس برین بعد از مرگ وعده میدهد. هیچ مذهبی علیه بردگی، مالکیت خصوصی و ستیمگری توانگران بر ناتوانها نبوده و در جهت نابودی آنها اقدام نکرده است. تمام پیشوایان مذهبی برده دار بوده و اکثریت خلفا و امامان اسلام بیشتر از یک زن داشته و برتری مرد بر زن در هردین و مذهبی یک اصل شرعی میباشد. در اسلام پیامبر و بازماندگان از تمام انسانهای دیگر برتر اند و تمام انسانهای دیگر باید به او یا پدیده (آقا و اجداد) بگویند و دست آنها را ببوسند. به این طریق می بینیم که همان اسلامی که رفیق (ض) از آن بحیث اعتقاد خالص مردم یاد میکند، حامی و پشتیبان استثمارگران و ستیمگران بوده و مرد را بر زن، عرب را بر سایر مردم امتیاز میدهد. آنچه اخوان میکنند اینست که میکوشند این مسایل را به سیستم دولتی تبدیل کنند. می بینیم که

دارد. همانگونه که نظام طبقاتی مذهب را حفظ میکند، مذهب نیز بنوبه خود استثمار و استثمار را حمایت می‌نماید. به ایندلیل طبقه کارگر بدون مبارزه طبقاتی درست و اصولی قادر به از بین بردن مذهب نیست. فقط با هماهنگ ساختن این دو زمینه مبارزه است که میتوان مذهب را نابود کرد. از اینجاست که می‌گوینم در یک مقطع معین که پرولتاریا از نظر عینی به ریش بیکاری و فقر می‌خندد، خدایان آسمانها و ناتوانی آنها را در مقابل اراده خلاق انسان آگاه نیز بمسخره می‌گیرد. اینست استراتژی پرولتاری در قبال مذهب.

ج- برخورد تاکتیکی کمونیست ها به مذهب،

اما آنچه در بالا گفته شد نباید این توهم را ایجاد کند که طبقه کارگر بمجرد تصرف قدرت، علیه مذهب اعلان جنگ تمام عیار امید دهد و یا مذهب را مانند بورژوازی " امر خصوصی افراد " ساخته و زمینه اسارت خود را مهیا می‌سازد. حزب کمونیست افغانستان نه به یک حزب بلانکیست تبدیل خواهد شد و یا مذهب راه جنگ را خواهد گرفت و نه مذهب را از ملامت به خلوت خانه ها برای پرستش خصوصی خواهد برد.

امر خصوصی ساختن مذهب کار دولت دموکراتیک نوین است نه کار حزب طبقه کارگر. دولت دموکراتیک نوین یکی از ارگانهای طبقه کارگر است که سیاست آن به اطراف ترکیب ساختار جبهه متحد ملی می‌چرخد. برای طبقه کارگر تمام مرحله بورژوا- دموکراتیک تیپ نوین، یک حرکت تاکتیکی در امتداد دست یافتن بکمونیسم است، سیاست این دولت در قبال مذهب نیز بخشی از این تاکتیک میباشد. در این مرحله دولت مجبور است سیاست دموکراتیک را رعایت و اعلام کند که مذهب یک امر خصوصی است، یعنی دولت دموکراتیک نوین فقط می‌گذارد کسانیکه میخواهند با خدایان آسمانی راز و نیاز کنند، بکنند زیرا این مسئله در مدت کوتاهی قابل حل نیست. دادن چنین آزادی ای به مذهب نیز بدلیل اجبار طبیعی میباشد، اما دولت قید میکند که هیچ دین و مذهبی رسمیت، ارجحیت و قانونیت ندارد. باتاکیدی گوینم که این برخورد برخورد دولت با مذهب است نه برخورد حزب کمونیست به مذهب.

اشتباهات رفیق (ض) در بر نامه، در مورد تدارک جنگ مقاومت،

مسئله تدارک را چگونه باید مطالعه کرد؟ در یک ساختار مستعمراتی نو یا مستعمره نیمه فنودالی، مشکلی که با آن رو برو هستیم عبارت از مشخص نبودن خط و مرز بین طبقه کارگر و سایر طبقات است. زیر بورژوازی ملی بدلیل سلطه امپریالیسم رشد نکرده و فنودالیسم بدلیل ضعف مزمن بورژوازی ملی و سلطه امپریالیسم از بین نرفته است. بعباره دیگر طبقه کارگر از نظر کمی رشد نکرده و دهقان بی زمین و کم زمین اکثریت عظیم طبقه دهقان را نمیسازد. در چنین شرایطی تدارک عبارت از مهیا ساختن زمینه بحرت در آوردن کتله بزرگی که اکثریت قریب به عظیم آن را خرده بورژوازی تشکیل میدهد، می باشد. معنی دقیق این حرف اینست که در ترکیب نیروییکه حزب کمونیست آنرا علیه امپریالیسم بخاطر آزادی ملی بحرت در می آورد، انگیزه مبارزه و مقاومت، انگیزه بورژوائی است که بواسطه حزب کمونیست در کانال ضد امپریالیستی رهنمون میگردد. اما رفیق (ض) برای حل این مشکلات فارمول خود را در بر نامه ارائه میکند:

ù çà ñ çç ù _ á Öï ïÖç Ā γ Üä ù " ù " ïÖç çç ù "

 . Ж ù Ā γ θ θ Üä ù ç ù [OB] Ж ù Ā γ Üä

 ù Ā γ Üä ù " ù ç ù Üä ù " ù çà ñ çç çç ù _ á Öï ïÖç

 . Ж ù çç çç ù _ á Öï ïÖç

 ù ç ù ñ ù _ á Öï ñ " ù θ ä Ā γ Üä ù " ù ç ù _ á Öï Üä

 K K ù X Ç ù ñ θ Ü ù ç ù Ü _ á Öï ñ . Ж ù

 Ā γ Üä Ж ù " çç ù " ù ç Ç ù Ā γ Üä ù Ж ù ç Ü ä Ü ù θ Ü Ç ù ù ù

 ù ù _ á Öï Ç ù ù " ù Ā γ ù Üä ù " ù ç çç çç Üä

 θ Ü ù ç ç çç ä ù ù ç çç çç Ü Ç Ü ä ä ù ç çç çç Ü çç ù "

 ù äï. θ Ü ù Ü çç ù Ā γ ä Ç ä . Üä ù " ä Ç Ü

 Ü θ Öç Ü ù _ á Öï ñ ù ç ç çç Ü Ç Ü Ü Ç Ж Ü

 ä çç çç Ü θ ù ù ä ù ç ù Ü _ á Öï ñ , θ Ü Ç ï ä γ ù ç θ Ç .

 " ä ä ù Ö çç çç Üä ù

 γ ä , ä ä ñ ñ ù ç çç çç Ü " Ü Ā γ Üä ù " ù ç çç çç Üä Üä

 ù çç ù ç çç çç K ä ù " Ü Ç . ä ä ù ù ç çç çç K ä ù

 Ç ä Ö Ç ù ù ä Ü Ç ä Üä Ā γ ù çç Ç ä ù ç çç çç ù . Ж ä ä

تدارک برای جنگ ملی- انقلابی را چگونه باید درک کرد؟

تدارک برای برپایی جنگ مقاومت ملی- مردمی خارج از شرایط زمان و مکان صورت نمیگیرد. این شرایط عبارت از فراهم ساختن آن شرایطی است که:
الف- توده هارایمیدان نبرد مسلحانه بکشاند،
ب- نبردها در مسیر تصرف قدرت و ادامه انقلاب یعنی جهت استراتژیک انقلاب پرولتری، رهنمون گردد.

الف- تدارک را چگونه باید مطالعه کرد؟

گفتیم که تدارک در فضا صورت نمیگیرد. تدارک یکسری فعالیت‌های عملی و نظری ای است که حزب طبقه کارگر در بطن شرایط عینی اوضاعی که مبارزه میکند، انجام میدهد. به ایندلیل تدارک در دو زمینه صورت میگیرد:

- 1- زمینه ذهنی
- 2- زمینه عینی

این دو شرایط موازی و پیاپی یکدیگر رشد نمیکنند. اغلب اوقات شرایط عینی برای جنگ آماده و مهیا است ولی شرایط ذهنی از آن فاصله دارد. در برخی از موارد شرایط ذهنی برای انقلاب آماده است ولی شرایط عینی از آن فاصله دارد. شرایط عینی خارج از اراده حزب پرولتاریاست و پرولتاریا فقط میتواند تاثیر بگذارد و در آن زمینه دست به راسمان بدهد. اما این به آن معنی نیست که حزب پرولتاریا بر شرایط عینی نمیتواند تاثیر بگذارد و در آن زمینه دست به تدارک نزند. تا زمانی که حرف از تدارک در میان است، تعیین کننده شرایط عینی سیاست و اقتصاد امپریالیسم و ارتجاع میباشد. در اینجا حزب پرولتاریا بصورت آگاهانه و پلان شده در بطن شرایط عینی کار میکند یعنی بخشی از شرایط عینی را با سلاح ذهنی تغییر میدهد. اگر چند حزب پرولتاریا در تمام مدت اینکار را میکنند ولی وقتی ما از تدارک حرف میزنیم، از تغییر یک شرایط خاصی که بمثابة کلید تغییرات دیگر کار میکند، بحث میکنیم. یعنی در افغانستان کدام چیزها را باید تغییر داد که با اتکاب آنها بتوان جنگ ملی- انقلابی را آغاز کرد و آنرا در جهت اهداف استراتژیک حزب پرولتاریا به پیش برد؟

ب- تدارک خود حزب برای قیام

حزب کمونیست یا حزب پرولتاریا عمده ترین وسیله مبارزه پرولتاریاست. وسیله ای که در تغییر دادن نقش عمده دارد، باید اتحاد ممکن بی عیب باشد. به ایندلیل حزب کمونیست نخست یک سلسله فعالیت‌های عملی و نظری ایرادر رابطه با خود انجام میدهد که مشتمل است بر تدارک:

- 1 ایدئولوژیک؛ یعنی ارتقا سطح آگاهی و باور مادی به دستاوردهای علمی بشر و نقش مادی و آگاهانه انسان در تغییر طبیعت و جامعه در یک سمت مشخص یعنی کمونیسم،
 - 2 سیاسی؛ ارتقا سطح آگاهی و عمق بخشیدن به برداشت از ایدئولوژی و کسب توانمندی بیشتر در تفسیر ایدئولوژی به سیاست.
 - 3 تشکیلاتی؛ کار در جهت استحکام بخشیدن تشکیلات بر مبنای ایدئولوژیک- سیاسی و طرد لیبرالیسم، خودمركزی‌بینی، غرور فردی، عصبانیت و امراض دیگر بورژوازی از قبیل گزاف‌گویی، توطئه‌چینی علیه مخالفین داخل خط، فتنه‌انگیزی و دو رویی و شارلاتان بازی. اینها بطور عمده امراض "کمونیست" های افغانستانی اند.
 - 4 گسترش تشکیلات از طریق بردت سیاست درست در بین توده ها و پرهیزگاری از سیاست کار "دسته بازی" و کلتیسم
 - 5 تصفیه حزب از عوامل دشمن، از طریق مبارزه سازنده که راه ورود دشمن گردد، نه از طروق بورژوائی، یعنی صدور فرمان، اخراج فرد از حزب بدون رعایت مواد آئین نامه، تبلیغ یکجانبه مخالفت که در نهایت امر راه ورود دشمن را بطور پوتنسیال باز میگذارد.
 - 6 تحکیم روابط صفوف بامرکزیت از طریق دموکراسی و سانترالیسم، تجدید ساختار نظام گزارش دهی و دستورپذیری و سرانجام مبارزه بانابود ساختن احساس ناکامی در ذهن رفقای صفوف.
 - 7 تدویر پلنوم های کمیته، بررسی تاکتیکها در رابطه با تکامل برداشت از تنوری، محاسبه و تعیین استراتژی قیام.
- این ها اندکارآمدگی گرفتن حزب برای رهبری قیام توده ها. اما برای آنکه حزبی شویم که قیام توده هارا به راه بیاندازیم و آنرا در جهت اهداف استراتژیک پرولتاریا رهبری کنیم، اینها نه کافی اند و نه باید به آنها اکتفا کرد. اینها معیارهای یک حزب کمونیست است و تازه باید خیلی بهتر از اینها شد که بتوان قیام توده هارا رهبری کرد. رفیق (ض) تمام تدارک قیام را در چند ماده این مسئله می بیند!

ت- تدارک در رابطه با ذخایر استراتژی طبقه کارگر،

حزب کمونیست شاید آغازکننده قیام باشد ولی جنگ توده ای کار توده‌هاست. به ایندلیل حزب کمونیست باید یک سلسله فعالیتهای عملی و نظری را در رابطه با متحدینش یا ذخایر استراتژیکی مستقیم آن در داخل و خارج انجام بدهد. ارتباط گرفتن با سازمانهای ملی- دموکراتیک، اتحادیه های صنفی زحمتکشان، اتحادیه های محصلین، کمیته های جنبش زنان، اتحادیه ها و جمعیت های دیگری که از اشغالگری امپریالیستی و مزدوری میهنفروشان اسلامی دل خوشی ندارند. از جمله این فعالیتهاست. حزب کمونیست در این قسمت با شعار " همه را که میتوان متحدشوند، باید علیه امپریالیزم متحد کرد" کار کند. از این طریق است که توده ها را با غربال سه لایه ای یعنی ضد امپریالیزم و ارتجاع، بی تفاوت و طرفدار امپریالیزم و ارتجاع، غربال کرد. از طریق چنین قطب بندی است که میتوان به تاسیس جبهه متحد ملی که بتواند بمثابه هسته قدرت دموکراتیک توده ها کار کند، رسید. البته تمام این کارها در سطح تدارک است و نه بیشتر از آن. این روابط بعد از آغاز قیام و در جریان قیام تحول میکند. روابط سیاسی که با آغاز قیام حادث میگردد، بر سرعت و شدت تجزیه افشار خلق می افزاید و روابط حزب با این نهادها نیز دستخوش تجزیه و تحول میشود.

به هر حال، حزب کمونیست نمیتواند بگوید که "قیام را بواسطه نیروهای حزبی آغاز میکنند و این کارها را بعد از آرامی انجام میدهد" بهمین طریق وقتی برنامه حزب درباره تدارکات قیام حرف میزند، نمیتواند نقش توده ها در تدارکات قیام "مجهول" بگذارد. "مجهول" گذاشتن نقش توده ها در تدارکات قیام به معنی نداشتن نقشه استراتژیکی توده ای برای قیام است. مادر فصل سوم این نوشته توضیح دادیم که چگونه استراتژی حزب از اول تا آخر بواسطه برنامه حزب تعیین میشود. اگر برنامه حزب در یک مورد مشخص "مجهول" باشد، حزب در آن مورد مشخص بدون استراتژی است. چنین حزبی ولو با نیت نیک هم اگر به قیام دست زده باشد، در این مقطع ناچار به به مرداب " تاکتیک پروسه" می افتد و شکست میخورد.

ث- نقشه تدارکی قیام،

تدارک برای قیام نقشه استراتژیکی حزب برای قیام است. ما معتقدیم که به تدارک برای جنگ ملی-انقلابی در افغانستان به نقشه ای ضرورت است که چند کار را انجام بدهد:

1- اول اینکه این نقشه باید بطوری طرح شود که در آن رهبری حزب پرولتاریا در تمام مسایل بر قیام و ادامه آن تضمین باشد.

2- در آن هسته های قیام مسلحانه در روستاها با قیام های توده ای در روستاها و شهرها گره بخورد.

3- در آن مشخصات نقطه تقاطع یا نقطه قیام روشن بیان شده باشد.

برای آنکه نقش رهبری حزب را بر قیام تضمین کرد، باید هسته های قیام مسلحانه را در نقاطی که در آنها امکان ظهور دیالکتیکی قیام آماده است نطفه گذاری و پرورش داد. این نقاط دیالکتیکی را تئوری مانویستی جنگ بامی آموزد. مانوئسه دون میگفت که جنگ زمانی صورت میگیرد که تضادهای دیگر نتوانند به حالت صلح آمیز در کنار یکدیگرشان بسر ببرند. در افغانستان این نقاط در کجا اند؟ درست در آنجا هائیکه تضادهای طبقاتی با تضادهای ملی گره خورده اند. حزب کمونیست فعالیت در این نقاط را بمثابه وظیفه اولی تدارکی اش برای قیام در نظر میگیرد و فعالیتهای عملی و نظری اش را در این نقاط بیشتر از جاهای دیگر گسترش میدهد. چرا؟ به دودلیل: نخست اینکه در این نقاط از یک طرف اکثریت عظیم اهالی دهقان بیزمین اند که با فنودالها از یک ملت نمیباشند و بین آنها و فنودالها تضاد ملی و طبقاتی همزمان وجود دارند. این نقاط برای ادامه انقلاب از هر نقطه دیگر مطمئن تر میباشند و رهبری حزب بواسطه آنها تضمین میشود. زیرا حزب در گام اول املاک فنودالها را در این نقاط تصرف میکند. دوم حزب در اول میتواند فقط در چند نقطه محدود دست بقیام بزند و دست در سراسر کشور. این روش نیست که تحت شرایط خاص انقلابی که به دست طبقه کارگر بوجود می آید، توده ها انقلابی میشوند قبل از آن. توده ها در کل با انگیزه ها و توهمات خرده بورژوازی به جهان و جامعه میبینند. به ایندلیل کمونیستها نمیتوانند امیدوار باشند که توده ها به راحتی به جنگ ملی-انقلابی میپیوندند. بعبارت دیگر تحت هیچ شرایطی یک بهمن عظیم رهبری شده توده ها قابل ایجاد نیست. درست نیست اگر تصور کنیم که توده ها هزاران هزار تن یکبار به شورش و قیام دست میزنند و بدنبال کمونیستهای انقلابی به راه می افتند. برای ایجاد بهمن خلق باید کمونیستها بامدل "توپ کوچک برفی که در سر آشیب کوه ب حرکت می آید" کار کنند. توپ کوچک برفی با هر چرخش مقداری از کتله برف را با خود بر میدارد و با سرعت بیشتر ب حرکت می آید. آنچه کمونیستهای آن باید بدانند اینست که است. نخست اینکه توپ کوچک برفی را باید از آن نقطه هابسوی پائین رها کرد که نشیب آن زیاد بوده و موانع حرکتی در راه حرکت آن کم باشد (یعنی نقاطی که در آنها تضاد ملی و طبقاتی با همدیگر گره میخورند) و ثانیا اینکه یک توپ کوچک برفی کافی نیست و باید چندین توپ را در یک مسیر چنان رها کرد که اثرات آنها بتواند بهمن بزرگی را ایجاد نموده و تمام کتله های برف را از نشیب کوه با خود ب حرکت در آورند.

مادر همان سالهای 2002 قبل از تدویر کنگره حزب، تاکتیک تدارکی "فعالیت مترکم در نقاط مشخص را مطرح ساختیم. و چندی از این نقاط را در بحث های سال 2002 بار فیک (ض) مطرح ساختیم و خواستار تمرکز فعالیت انقلاب و اولویت کارزار جلب و جذب، تعلیم و تربیه انقلابی در این نقاط گردیدیم. اکنون حدس میزنیم که یکی از دلایلی که رفیق (ض) مانع شرکت مادر کنگره شد، همین طرح های تدارکی بود که بعنوان فعالیت عاجل و فی الفور که بعد از اختتام کنگره عملی میشد، یخ آنها را میگریخت که در حرف انقلابی و در عمل پاسیفیست اند.

امابرای آنکه بتوان این هسته های قیام مسلحانه راباجنبش درشهرها پیوندداد، حزب به درجه معینی از رشدایدنولوژیک- سیاسی وتشکیلاتی اش نیازمداست. این همان نقطه ای است که رفیق(ض) آنرا دقیقانمیداندواحاساس میکند که حزب بایدبه چنین نقطه ای از رشدش برسد. بدون آنکه حزب به این نقطه از رشد دست یابد، قادر به ایجادروحیه انقلابی درسراسرکشورنخواهدشدوحتی درشهرهانمیتواند قیام مسلحانه روستاها را تبلیغ نموده وتوده های کارگرو زحمتکش رادر جریان قهرمانی همسنگران شان قراردهد. به ایندلیل حزب که یگانه گر هگاه فعالیت انقلابی بین شهر وده میباشد، بایددر شهر هانیزان نفوذ قابل حسابی برخوردارباشد. مابین بخش راتحت عنوان "تدارک قیام درشهرها" بحث خواهیم کرد.

ج- تدارک درشهرها

مانوگفت که امپریالیزم درچین مدرسه ودانشگاه ساخت وازطریق این نهادهاایده های انقلابی درچین نفوذکرد. این امردر افغانستان نیزهمینطوراست. امپریالیست هادرافغانستان مدرسه ودانشگاه هاساخته اندتابرای دفترهاوموسسات استعماری شان کاتب ومامورمحاسب وپایدوتربیه کنند. آنهاایو- لیبرالهاومرتجعین تسلیم طلب رادراین نهادبکارگمارده اندتابرای شان کاتب ومامورقسم خورده و"متعهد" جورکنند. اماحتمی نیست که این مسئله به همینصورت به پیش برود. مابایدربین محصلین ومتعلمین کشورماسخت کارکنیم واین نقشه رابه عکس آن میدل نمایم. ازیکطرف مسایل مبارزات کمونیستی رادر حلقه های محدودبطوراصولی ببریم وحلقه های مارکسیستی - لنینستی - مانویستی رانکشاف دهیم وازجانب دیگرروحیه میهنپرستی رادربین محصلین ومتعلمین ببریم وآنهارابه حقیقت تلخ تحت اشغال بودن افغانستان آگاه سازیم. آنها رابا واقعیت تلخی آشناسازیم که امپریالیزم وارترجاع بدون هیچگونه لجام وافساری دست بچپاول زده، طلا، مس، یورانیم، احجار قیمتی، آبدات هنری وتاریخی آنرا بچراغ گذاشته اند. بندرگاه های افغانستان رابرای تسهیل تجارت ومبادله خودبازگذاشته وراه های زمینی وهوائی رابنفع تجارت وترانسپورت موادخام کشوربدون پرداخت یک شاهی مورداستفاده قرار داده اند. محیط زیست کشوررابا آزمایش تسلیحات رزمی وسلاح های مدرن شان بطورغیرقابل مرمت تخریب میکنند. ده وروستارابه آتش میکشند، اطفال وپیران رامیکشند، خلق راتحقیرمیکنند، بررسم وروال زندگی مردم می خندند، ازبالا به مردم مانظرمیکنندوستمگری ملی وستمگری جنسی راتشدیدکرده اند. زورگویی وقتلعم هانیکه آنها درافغانستان مرتکب میشوندجزبدست وحشیانی ازاین قبیل دراین سرزمین هیچ سابقه ونظیری ندارند. این مطالبی اندکه برای دهقانان روستانی زیادقابل درک نیستندوبرای محصلین ومتعلمین، مامورین پائین رتبه واهل کسبه قابل درک میباشدند. ازاینجا باید کارمارادشهرها آغاز کنیم وبتبلیغ، ترویج وسازماندهی دست بزیم. تشکیلات ماراگسترش دهیم وهمه آنها را که میتوانیم دراین راستامتحدساخت، متحدسازیم، تظاهرات وقیام های توده ای راسازماندهی کنیم. درجریان این مبارزه وپیوندداد آن بامبارزه درنقاطی که ازاهمیت اولی برخورداراند- میتوانیم توانائی ونیروی حزب رازنظروحدت ایدنولوژیک، وحدت سیاسی ووحدت تشکیلاتی برآورد کنیم. دراین پروسه عملی است که به درجه استحکام تشکیلات حزب پی میبریم ومیبینیم که آیا حزب تاکنون همان دسته افراد رضاکاروآرمانگرای زودرنج ولیبرال منش شهرت طلب باقی مانده یابیک دسته پیکارجوی حرفه وی مبدل شده است. در چنین نقطه است که تشکیلات کمونیستی یاحزب کمونیست میتواندازخودبپرسدکه آیاتشکیلات ماننددیوارهای دژمستحکم اهداف ایدنولوژیک حزب راحراست میکندیا نه؟ دراینجاست که دیده میشودآیا وحدت عمل(وحدت سیاسی)، وحدت نظر(وحدت ایدنولوژیک) و وحدت تشکیلاتی حزب آماده براه انداختن جنگ انقلابی است یا نه؟ هنگامیکه این بررسی صورت گرفت، ازدوانتخاب یکی برگزیده میشود. انتخاب اول اعلام جنگ با نظام فرتوت ارتجاع تحت اشغال امپریالیستهای خون آشام میباشددوره دوم، گزینش عقب نشینی موقت وکاردرجهت وحدت نظر، وحدت عمل واستحکام تشکیلاتی بیشتراست. بررسی هر دو انتخاب بررسی یک مسئله مهم استراتژیکی است. زیرادرصورتی که شرایط اعلام جنگ آماده باشدوحزب به جنگ اقدام نکندحزب دچارانحراف پاسیفیستی میگردد ودرصورتی که حزب آماده اینکار نباشد ودست بجنگ بزند حزب دچارانحراف اوانتوریزم میشود.

رفیق(ض) این خطرات رانمی بیندومنیتوانددربرنامه بطورواضح وروشن خط بکشدکه چه زمانی چه کاررابایدکنیم. وقتی برنامه واضح نیست، روشن است که نمیتوانداستراتژی رارهبری کند. به ایندلیل اشتباه رفیق(ض) محض یک اشتباه نه بلکه یک اشتباه استراتژیکی میباشد.

ح - مشخصات نقطه تقاطع یا نقطه قیام،

حزب پرولتاریا قبل ازقبل تعیین میکندکه تقاطع کدام شرایط عینی وذهنی، باچه خصوصیات عینی وچه ویژگی های ذهنی میتواندشرایط قیام باشد. برای توضیح این مطلب ما دراینجایک مثال ازانقلاب اکتبر می آوریم. اگر چند این مثال برای شرایط مشخص افغانستان بی مورد است ولی منظورما شرح نفس مسئله میباشد.

درماههای نوامبرودسامبرسال 1916 هم شرایط عینی انقلاب درروسیه آماده بودوهم شرایط ذهنی آن وهم شرایط عینی آن، ولی درتقاطع این دوشرایط، آن مشخصاتی که پیروزی انقلاب راتضمین میکند هنوزظاهرنشده بود. لذا نلین درماه جولای 1917 به تظاهرات ملیونی توده هابمتابه شرایط تعیین کننده انقلاب ندید. نلین این شرایط راچنین تعیین کرده بود: "جنگ قطعی رامیتوان کاملا فرارسیده دانست اگر:

- 1- تمام قوای طبقاتی دشمنان مابه اندازه کافی سردرگم شده و در نتیجه مبارزه غیرقابل تحمل، خود را ناتوان ساخته باشند.
 - 2- تمام عناصر دودل، متزلزل، بی ثبات بینابینی، یعنی خرده بورژوازی و یادموکراسی خرده بورژوازی جدا از بورژوازی، عملاً ورشکست شده، خود را به اندازه کافی در قبال ملت رسوا و مفتضح ساخته باشند.
 - 3- در بین پرولتاریا احساساتی بنفع پشتیبانی از قطعیتین و جسورانه ترین عملیات انقلابی ضد بورژوازی آغاز گشته و با نیرومندی روبه فزونی گذارده باشد.
- در این صورت است که میتوان انقلاب را فرارسیده دانست، در این صورت است که پیروزی ما، اگر شرایطی را که در بالا اشاره شد، صحیحانه حساب آورده و موقع را خوب انتخاب کرده باشیم تامین شده است (کلیات لنین ص 229) "

در ماه های جون، جولای و اگست 1917 این شرایط در روسیه آماده نبود. هنوز بورژوازی کوچک چشم امید به و دموکراسی دولت موقت داشت. سربازان هنوز هم امیدوار قطع جنگ بودند، دهقانان چشم به راه تصرف املاک زمین داران بزرگ نشسته و به دولت کرنسکی نگاه میکردند. در اواخر ماه سپتامبر و اوایل اکتبر 1917 شرایط انقلابی ای که لنین آنرا بعنوان شرایط استراتژیک تعیین کرده بود فرارسید. از یک طرف سربازان دست به بغاوت زدند و از جانب دیگر دهقانان از تصرف املاک زمینداران بزرگ ناامید گشته و از همه مهمتر پیروزی بلشویک ها در انتخابات نشان داد که شرایط استراتژیک قیام فرارسیده است. لنین این نایغه انقلاب با تیزبینی این لحظه را شناخت و آنرا از دست نداد.

به این طریق در بطن اوضاع عینی یک شرایط خاصی پدیدار میگردد که حزب پرولتاریا و بویژه رهبری حزب منتظر فرارسیدن آنست. و بمجردیکه آن شرایط خاص در تقاطع شرایط عینی و ذهنی فرارسد، رهبری حزب فرمان قیام را میدهد.

حزب پرولتاریا یا حزب کمونیست یکی از اجزای شرایط ذهنی است و شرایط ذهنی برخلاف شرایط عینی از اراده و کنترل پرولتاریا خارج نیست. آمادگی ایدئولوژیک- سیاسی و تشکیلاتی حزب کمونیست فقط یک بخش کوچک از کار تدارکی قیام است نه کل آن. اگر کسی فکر کند که تدارک ایدئولوژیک- سیاسی و تشکیلاتی خود حزب، تمام کار تدارکاتی قیام میباشد، و بعد از ظاهر شدن علایم دست یافتن به آن بقیام دست بزند، از نظر فلسفی دچار ایده آلیزم شده است، زیرا شرایط ذهنی را بر شرایط عینی برتری داده و از نظر سیاسی دست بیک عمل او اتوریستی زده است. اینکار، همانطور که از نتیجه آن معلوم است، بی مسئولیتی در قبال جنبش جهانی پرولتری و کم اهمیت شمردن زندگی صدها و هزارها انسان است که بدست ارتجاع و امپریالیزم قصابی خواهند شد.

حفظ نیروی خودی و نابودی نیروی دشمن.

حفظ نیروی خود و نابودی نیروی دشمن یک مسئله استراتژیک است. کمونیست ها بایر افراشتن درفش قیام مسلحانه، به یکی از تعیین کننده ترین جنگی که بشریت باید انجام دهد، دست میزنند. شکست این جنگ شکست چند چریک، چند فرد مسلح و اعدام آنها در چارراه شهر نیست. شکست آنها، شکست طبقه کارگر و توده های زحمتکش است. برای نیروی پیشتاز یعنی کمونیست هادر فرجام این شکست هیچ امیدی نیست. طبقات حاکم و امپریالیستها با بیرحمی غیر قابل توصیفی به قصابی دست خواهند زد. کارگران و زحمتکشان تسلها باز هم تحت اشغال، و در یوغ ستم و استثمار باقی خواهند ماند، تا اینکه نسل دیگری مانند ققنوس از دل خاکستر جنبش سر برزند و در فرش سرخ پرولتاریا برافرازد. به ایندلیل نمیتوان جنگ را با نیروی پیش آهنگ آغاز کرد، بلکه یکی از دلایل جنگ باید حفظ نیروی پیشآهنگ باشد. از این مسئله به این نتیجه میرسیم که هر قدر نقاطی که ما از آنها بعنوان "نقاط معین" یاد کردیم از دسترسی دشمن دور تر باشند بهمان اندازه دشمن در سرکوب نیروهای انقلابی فرسوده میشود. هر قدر این نقاط از طرق مطمئن بایکدیگر قابل اتصال باشند امکان مانورهای انقلابی سهلتر و تمرکز نیروی بیشتر برای نابودی نیروی دشمن آسانتر میشود. هر قدر این نقاط از این خصوصیات برخوردار باشند بهمان اندازه عملیات اپراتیوی برای دشمن نامناسب و برای نیروهای انقلاب مناسب تر است. هر قدر تعداد این نقاط بیشتر باشد، بهمان نسبت نیروی دشمن تجزیه و پراکنده میشود. از نظر استراتژی، دشمن قادر به حفظ طویل المدت این نقاط نیست و نیروهای انقلابی در این نقاط براحتی میتوانند هسته قدرت سرخ را پایه ریزی کنند.

چیزی را که مابه واسطه نقد این بخش برنامه میگوئیم اینست که به عمل تدارکاتی نمیتوان به ذکر یک بخش آن، یعنی بخشی که به تحکیم موضع و قدرت شخصی رهبری حزب می انجامد (غرض صاف و ساده بورژوازی) اکتفا کرد. تکیه بر روی تدارکات ایدئولوژیک- سیاسی و تشکیلاتی حزب کردن ولی شرایط دیگر را از نظر فرو گذاشتن، راست و پوست کنده عدم درک تنوری تغییر در دیالکتیک است. شما نمیتوانید از تکامل امیدوار باشید که فقط یک بخش بدن یک موجود را تغییر بدهد و متباقی آنرا دست نخورده باقی بگذارد. تغییر دیالکتیکی در یک بخش فقط در موازات تغییر در بخشهای دیگر میتواند واقع شود.

رفیق (ض) می گوید که جنبش انقلابی بین المللی در تهیه برنامه اوسهم داشته و این برنامه محصول مبارزات 40 ساله کمونیستی در افغانستان است. او حتی مدعی است که این برنامه "از برنامه حزب کمونیست ایران هم تفاوت های برجسته ای دارد!". اگر واقعاً چنین باشد کارگران دنیا بایک فاجعه سهمگین تاریخ روبرو اند.

اما یک کمونیست چرا اینطریق کوشش کند دیگران را متقاعد سازد که کارش کیفیت عالی دارد؟ چرا یک کمونیست که قسمتی از راه حل نهانی مشکل طبیعت و بشریت را با برنامه انقلابی پرولتری پیشنهاد میکند از جهانیان نخواهد که کارش را انتقاد کند تا تکمیل شود؟ آیا کمونیستی که مدعی است برنامه ایراکه نوشته، بی عیب و کامل است بجهان و جامعه از زاویه ماتریالیزم (حتی ماتریالیزم میکانیکی) می بیند؟ روشن است که پاسخ منفی است. پس روش رفیق(ض) برای قانع ساختن ذهن افراد دیگر از یک اسلوب تفکر منشامیگیرد. این اسلوب تفکر در انحراف دیدگاهی اوریشه دارد که مادر اینجاقسمت عربان آنرا یعنی قسمت متدولوژیک آنرا به بحث میگیریم (برای ردیابی ریشه های این انحراف از نظر تاریخی مارفقار بخواندن نامه قیوم رهبر به آقای ارغوان که در اوایل سالهای 60 نوشته شده، دعوت میکنیم. رفیق(ض) علیرغم ژستهای ضد اپورتونیستی سامائی اش، تا هنوز از نظر فکری قادر به دور انداختن انحرافات اپورتونیستی سامائی نشده و کمافی السابق یک سامائی باقیمانده است)

اشتباهات رفیق(ض) در مورد متدولوژی برنامه نویسی،

برنامه حزب کمونیست با متدولوژی کمونیزم نوشته میشود. متدولوژی اسلوب مشاهده، تحلیل و استنتاج از یک مسئله است. بعباره دیگر متدولوژی یک خط فکری عبارت از بکارگرفتن تئوری آن خط فکری در راه بدست آوردن حقایق از شرایط ویژه میباشد. مادر اینجابخشی از این مسایل را بگفتگو میگیریم و نشان میدهم که چطور رفیق(ض) در برنامه حزب کمونیست (مانویست) افغانستان از رعایت آن عدول میکند.

الف - در متدولوژی مارکسیزم ماده بر معنی و عین بر ذهن اولویت دارد،

در متدولوژی مارکسیزم از مشاهده، تحلیل و استنتاج بفرصیه و از آزمایش فرصیه به شناختهای معین شعوری میرسیم. در تمام این پروسه شرایط عینی یا ماده مقدم است. در نوشتن برنامه و اساسنامه حزب کمونیست شرایط عینی ایکه در بطن آن مبارزه جریان دارد، محل مشاهده، موضوع تحلیل و ستون اساسی استنتاج میباشد. مارکس و انگلس مانیفست را با رعایت این اصول با این جملات آغاز میکنند *Жизнь человека начинается с борьбы за существование. Борьба эта есть борьба за материальные условия существования. Борьба эта есть борьба за выживание. Борьба эта есть борьба за жизнь.* می بینیم که مارکس از تکامل ایده هارحرفی ندارد و آنها را نقطه حرکت مانیفست قرار نمیدهد. اونه از کارهای دیوید ریکاردو و آدام اسمیت در اقتصادسختی دارد و نه از سن سیمون درسیاست و نه هم از لودویگ فویرباخ و هگل در فلسفه. زیرا اینها پروسه های تکامل افکار بشراند نه علل و زمینه تکامل آن. آنها از تکامل مادی جامعه بشری ارتباط انسان با طبیعت و جامعه حرف میزنند که در تمام ادوار گذشته بر محور تقسیم بودن جامعه بطبقات دور میخورده است. مارکس در همین جملات بیان میکند که "تمام اجسام و اشیاء از تضاد تشکیل یافته اند". چنین برخوردی بتاریخ و سیر تکوین مبارزه طبقات خلصت مشخصه متدولوژی ماتریالیزم تاریخی است.

نیم قرن بعد از مانیفست کمونیست، برنامه مصوبه کنگره دوم حزب کلرگر سوسیال-دموکرات روسیه چنین میخوانیم: *Положения программы коммунистической партии. Коммунизм есть высшая форма общественного строя, основанная на социальном равенстве и на уничтожении классов. Коммунизм есть высшая форма общественного строя, основанная на социальном равенстве и на уничтожении классов. Коммунизм есть высшая форма общественного строя, основанная на социальном равенстве и на уничтожении классов.* کارگر سوسیال-دموکرات روسیه مصوبه کنگره دوم سال 1903) "لنین و سایر رهبران حزب سوسیال-دموکرات کارگری روسیه، از ظهور مارکسیزم و اینکه چطور مارکس افکار علمی انقلابی شان را بر کارهای فلان و فلان دانشمند بورژوازی بنا کردند، حرفی ندارند.

برنامه حزب کمونیست انقلابی اضلاع متحده امریکا چنین شروع میشود *Американский коммунистический манифест. Коммунизм есть высшая форма общественного строя, основанная на социальном равенстве и на уничтожении классов. Коммунизм есть высшая форма общественного строя, основанная на социальном равенстве и на уничтожении классов. Коммунизм есть высшая форма общественного строя, основанная на социальном равенстве и на уничтожении классов.*

(Of all the tyrants and oppressors in the world, there is none that has caused more untold misery and committed more screaming injustices against the people of the world than the rulers of the U.S. Draft Programme Part I)

در همین چند نقل و قول می بینیم که از مانیفست کمونیست گرفته تا برنامه حزب کمونیست انقلابی اضلاع متحده شرایط عینی جامعه و جهان، مبادا حرکت و دلیل تهیه برنامه مبارزه طبقه کارگر میباشد، نه کارتنوریک پیشینیان شان. یعنی دلیل واژگونی نظام کنونی شرایط عینی جهان کنونی است و مارکسیزم (مارکسیزم-لنینزم - مانویزم) رهنمای عمل اینکار. اما ببینیم که رفیق(ض) برنامه اشرا چگونه شروع میکند:

برنامه و اساسنامه حزب کمونیست (مانویست) افغانستان محصولی از مبارزات طولانی جنبش کمونیستی بین المللی و ثمره بزرگ مبارزات جنبش کمونیستی کشور و دستاورد جانفشانی های شهدای این جنبش است. در شرایطی که امپریالیست هاگردبادشوم تهاجم و تجاوز علیه خلق ها و پرولتاریای جهان به راه انداخته و افغانستان را به یکی از مراکز این گردباد تبدیل کرده اند، آغاز و پیشرفت پروسه وحدت جنبش کمونیستی مارکسیستی - لنینیستی - مانویستی افغانستان، تدویرکنگره وحدت و تأمین وحدت این جنبش در یک حزب کمونیست واحد، که برنامه و اساسنامه حزب کمونیست (مانویست) افغانستان تبلور برجسته آن است، یک ضدمحمله کمونیستی اصولی شجاعانه و مناسب به شمار می رود.

می بینیم که رفیق (ض) به اوضاع و شرایط عینی جهانی در کل توجه ندارد، آنچه او بر آن تکیه میکند، اینست که برنامه اشرا محصول مبارزات طولانی پرولتاریا در کشورهای مختلف و افغانستان بخواند و سپس باتذکر "جانفشانی های شهدای کشور آنرا" مقدس" بسازد. وقتی هم که به شرایط جهانی و نظام حاکم به اطراف منافع غارتگرانه امپریالیسم در سطح جهان میچرخد، یک وضعیت خاصی از تهاجم و اشغالگری امپریالیستی را بر صفحه می آورد.

اگر اندکی بیشتر به تحلیل متدولوژیک بپردازیم می بینیم که نویسنده به شرایط عینی ای که مبارزه پرولتاریا در بطن آن جریان دارد، مراجعه نمیکند، بلکه علل و زمینه های آن سیر تحول تنوری سوسیالیسم علمی میباید. یعنی حقایق مبارزه پرولتاریا در شرایط عینی ای که امپریالیسم و ارتجاع بوجود آورده نهفته نیست، بلکه در شرایط ذهنی یعنی تکامل مارکسیسم نهفته است. بطور مشخص؛ او میگوید که "برنامه و اساسنامه حزب کمونیست (مانویست) افغانستان محصولی از مبارزات طولانی جنبش کمونیستی بین المللی و ثمره بزرگ مبارزات جنبش کمونیستی کشور و دستاورد جانفشانی های شهدای این جنبش است" نه عکس العمل آگاهانه طبقه کارگر در قبال غارت و چپاول، استثمار و ستمگری ملی امپریالیستی و حاکمیت تاریک فئودالیسم و بورژوازی بروکرات. در یک کلام نه شرایطیکه سرمایه داری و نظام حاکم کنونی آنرا بر خلقهای جهان تحمیل کرده است. به اینطریق مشاهده میشود که رفیق (ض) میگوید که نظام حاکم کنونی جهان را نه به دلیل فساد، غارتگری و جنگ... و غیره ای که این نظام بر بشریت تحمیل میکند باید سرنگون ساخت، بلکه بنا به دلایلی که از مبارزات جنبش کمونیستی جهان بدست می آید. یعنی تعیین کننده ضرورت مبارزه پرولتاریا خود این طبقه است نه استثمار و ستم بورژوازی بزرگ. در یک کلام رفیق (ض) میگوید که سرنگونی نظام حاکم یک ضرورت عینی نیست. و برنامه حزب او نیز بر این زمینه نوشته نمیشود. دیده میشود که متدولوژی رفیق (ض) در نوشتن برنامه با متدولوژی مارکس انگلس، لنین و استالین، مانوتسه دون یکی نیست. بعباره دیگر یک متدولوژی "نویسنده" میباید.

مضاف بر این رفیق (ض) میگوید: "امپریالیست هاگردبادشوم تهاجم و تجاوز علیه خلق ها و پرولتاریای جهان به راه انداخته و افغانستان را به یکی از مراکز این گردباد تبدیل کرده اند". این جملات را میتوان بجای مراجعه او به شرایط عینی جهان و افغانستان قبول کرد، ولی می بینیم که او یک چیز کاملاً دیگری را علم میکند. او می گوید که اگر در افغانستان علیه سرمایه داری مبارزه ای صورت بگیرد بدلیل خصلت ذاتی سرمایه داری نه، بلکه بدلیل "گردبادشوم تهاجم و تجاوز علیه خلق ها و پرولتاریای جهان" است که "افغانستان را به یکی از مراکز این گردباد تبدیل کرده اند". اگر درست است که حزب کمونیست در یک کشور بخشی از گردان بین المللی طبقه کارگر میباید، پس شرایط خاص یک کشور و یا شرایط خاص بین المللی که در آن امپریالیست ها تهاجمی و یا استراتژی تجاوزی و اشغالگری را اتخاذ کرده اند تعیین کننده نیست و بود و نبود تاسیس حزب کمونیست نمیتواند به اینگونه حالاتی که از نظر تاریخی "حالات خاص" خوانده میشوند، مربوط باشد. حزب کمونیست برای تغییر یک حالت خاص بوجود نمی آید که آن حالت خاص دلیل وجود آن باشد. حزب کمونیست برای نابودی طبقات و نیل بکمونیسم تشکیل میشود نه بدلیل آنکه امپریالیست ها علیه جهانیان دست به تعرض زده و یک شرایط خاص تهاجمی را بوجود آورده است. اینها به چه صورتی دلایل تشکیل حزب کمونیست شده نمیتوانند. زیرا از یک طرف مبارزه طبقه کارگری مبارزه طبقاتی جهانی است و از جانب دیگر ما شرایطی خواهیم داشت که در آن امپریالیسم در کل خود را به موش مردگی میزند و در سوراخها مخفی میشوند (یعنی شرایط تعرض استراتژی یک انقلاب جهانی) اگر به این برهان کج و معوج که امپریالیست ها گردبادشوم را برپا کرده و به "افغانستان" تجاوز کرده اند، گوش بدهیم، آنوقت در چنان شرایطی، پرولتاریا باید از مبارزه باز ایستند. اگر مناسبات کلی جهان حاضر و ضرورت و ازگون ساختن آن دلیل تاسیس حزب کمونیست و طرح برنامه مبارزاتی آنست پس "گردبادشوم تهاجم و تجاوز علیه خلق ها و پرولتاریای جهان" و "تبدیل ساختن افغانستان به یکی از مراکز این گردباد" گوشه ای از این تابلوی بزرگ جهانی است که در زمان ما بنمایش گذاشته شده. به اینصورت می بینیم که رفیق (ض) به دلیل نادرست به شرایط عینی مراجعه میکند. رفیق (ض) که بر خورد متدی (methodic) با مسایل نمیکند یا بعباره دیگر در برخوردش متدولوژی مارکسیسم را رهنمود قرار نمیدهد، از این نوع حرفهای احساساتی پادروا زیاد دارد. مثلاً در سند "اعلام گسست از حزب یا اعلام گسست از حزبیت" در مورد برنامه و اساسنامه اش مینویسد:

" برنامه و اساسنامه حزب کمونیست (مانویست) افغانستان با برنامه و اساسنامه های تمامی احزاب کمونیست (م.ل.م) کشورهای دیگر اساسات و اصول عام دارد، با برنامه ها و اساسنامه های احزاب کشورهای تحت سلطه امپریالیسم مشترکات عام بالنسبه بیشتری دارد، با برنامه ها و اساسنامه های کشورهای نزدیک مثل ایران، مشترکات با هم بیشتری دارد" در ظاهر چنین ادعایی هیچ عیب و نقصی ندارد، اما اگر آنرا بطور متدی کم مورد ارزیابی قرار دهیم به نتایج دیگر میرسیم. برای اینکه تفاوت یک برخورد متدی را با یک برخورد سطحی و احساساتی دریابیم، با این حکم رفیق (ض) برخورد میکنیم:

طبقه کارگرد در سراسر دنیا برای انقلاب بادو شرایط تعیین کننده روبرواند؛ شرایط عینی و شرایط ذهنی. شرایط عینی ازدو مولفه تشکیل میشود، مولفه داخلی که ارگانیزم انقلاب محصول کار و فعالیت آن میباشد و مولفه خارجی که امکان تعامل ارگانیزم داخلی را مهیا میسازد و یا علیه آن مبارزه میکند. شرایطی اساسی سه مولفه یاسه محور دارد:

- محور اقتصادی
- محور سیاسی
- محور فرهنگی

شرایط اقتصادی یعنی زیربنای مسایل؛ تعیین کننده بعد سیاسی میباشد و بعد سیاسی و اقتصادی بصورت دیالکتیکی تعیین کننده بعد فرهنگی اند. در اینجا باید به این موضوع اشاره کرد که زبان جزئی فرهنگ نیست. زبان مسئله جدا از فرهنگ میباشد. اشتراک زبان بمعنی اشتراک فرهنگ نیست. اگر دو کشور از نظر اقتصادی از هم دیگر تفاوت داشته باشند، آنها از نظر شرایط سیاسی و فرهنگی نیز از هم دیگر تفاوت دارند ولی ممکن است زبان آنها یک زبان باشد. مثلاً ایران و افغانستان را در نظر بگیرید. در غرب و شمال ایران شرایط انقلابی آماده تری نظریه غرب و شمال افغانستان وجود دارد. در غرب ایران، عراق و در شمال غرب آن کردستان و در شمال آن دریای خزر و قسمتی از کشورهای سابق عضو اتحاد شوروی قرار دارند که مداخله در انقلاب و جنگ توده ای را در ایران نمیتواند در تیررس مستقیم تهدید قرار بدهند. اما در غرب افغانستان ایران قرار دارد که تجربه سرکوب انقلاب را بهتر از هر نیروی دیگر در منطقه بلد است. در غرب افغانستان مشکل زبان و فرهنگ با ایران موجود نیست و ارتش جمهوری اسلامی به راحتی می تواند با مرتجعین محلی این منطقه بیامیزد و به تخریب انقلاب دست بزنند. در شرق ایران، افغانستان قرار دارد که بنابند لایل زیادی نمیتواند در امور ایران مداخله کند ولی در جنوب و شرق افغانستان پاکستان وجود دارد که متخصص مداخله در امور افغانستان است. اگر این تفاوتها را در عرصه اقتصادی مطالعه کنیم با حقایق دیگری روبرو میشویم:

مختصات اقتصاد ایران

عاید ناخالص ملی به دلار امریکایی: **\$192.0 billion**

مختصات اقتصاد افغانستان

GDP عاید ناخالص ملی به دلار امریکایی: **\$7.3 billion**

مختصات جغرافیایی: ایران

مساحت مستوی ایران به کیلومتر مربع: **1.7 million**

مساحت مستوی افغانستان به کیلومتر مربع

652.1 thousand

طول عمر، ایران

طول عمر به سال **70.7**

افغانستان

طول عمر به سال **56**

منبع: *World Development Indicators database, April 2007*

به این طریق می بینیم که عایدات غیر خالص ملی ایران در سال، تقریباً 113 برابر افغانستان بوده در حالیکه نفوس ایران 2.6 برابر افغانستان تخمین میشود. از جانب دیگر ایران 2.6 برابر افغانستان وسعت دارد که در آن تقریباً 111 هزار کیلومتر مربع یعنی بیشتر از یک ششم افغانستان پوشیده از جنگلات است. مصارف نظامی ایران 4.8% عایدات ملی سالانه اش میباشد و افغانستان 9% (9%--7.3 بلیون ربا 4.8% 192 بلیون مقایسه کنید). 84% نفوس ایران به نظام بدر رفت مدرن دست رسی دارند، در حالیکه فقط 19% اهالی در افغانستان از این امتیاز برخوردار میشوند. ایران بعد از هشت سال جنگ برابر با عراق بسرعت به وضع عادی برگشت ولی در افغانستان تقریباً یک دهه جنگ کاملانابر در جریان بوده که طی آن بیشتر از 8 میلیون نفوس کشور به خارج فرار نموده است. اکنون 30 سال است که در افغانستان جنگ در جریان بوده و این کشور در اشغال امپریالیستها قرار دارد. باین وضع دیده میشود که افغانستان با ایران خیلی کم مشابهت دارد.

اگر کسی بگوید که برنامه و اساسنامه حزب کمونیست افغانستان با برنامه و اساسنامه تمام کشورهایانی که در آنها خلق باسه دشمن یعنی فنودالیزم، بورژوازی کمپرادور و سلطه امپریالیزم روجه رواند، مشترکات عام بالنسبه دارد، حقیقت عام

راچنان بازگونی کرده که به نه دهم اشتباهات دیگرش غرض نمیگیرد. لنین میگفت: "تئوری مارکسیستی بی چون چراخواستار است که به هنگام تجزیه و تحلیل یک مسئله اجتماعی آن مسئله را بدوادر چهارچوب تاریخی معینی مطرح ساخت (منتخب آثار ص 325)". تشابه عام برنامه دوحزب کمونیست به شکلی که رفیق (ض) می آورد بجای آنکه یک فاکت اجتماعی باشد یک فکاهی خنده آور میشود. زیرا می بینیم که حتی برنامه حزب کمونیست کنونی چین یعنی رویزیونیست ترین برنامه عصر کنونی باین برنامه حزب کمونیست انقلابی امریکایی یکی از انقلابی ترین احزاب کمونیست دنیا، چیزهایی را بطور عام مشترک دارند. مثلا: رنگ بیرق هر دوسرخ است، داس و چکش در هر دو بیرق حاضرند، نام مانوتسه دون در هر دو برنامه وجود دارد، هر دو حزب خود را "کمونیست" میگویند و غیره. آیا بیهوده نیست که بر روی عمومیاتی که در آن حتی سیاه از سفید فرق پیدا نمیکنند، سخن فرسانی کنیم؟ میبینیم که علیرغم مشترک بودن این عمومیات حزب کمونیست چین و حزب کمونیست انقلابی امریکا از تمام وجوه اساسی و تعیین کننده 180 درجه در مقابل یکدیگر قرار دارند و به دوطبقه متخاصم آشتی ناپذیر متعلق میباشند.

ب - چرا باین نظام را واژگون و جهان نوین را ایجاد کرد؟ پاسخ متدولوژیک،

یکی از وظایفی که حزب طبقه کارگر حمل میکند اینست که تصویری درستی از بدی ها و زشتی های جهان کنونی ترسیم کرده و سپس میگوید که به ایندلیل "جهان دیگر، جهان بهتر" ضرور است جهان کنونی از نظر سرمایه داری نمونه عالیترین دستاوردهای تاریخ بشر است و میرزاهای اجیر سرمایه داری، بویژه روشنفکران لیبرال - نواز آن بهشت برین ترسیم میکنند و ضرورت تغییر آنرا رد و اقدام در جهت تغییر آنرا محکوم میکنند. تسلیم طلبها و لیبرال - رفرمیستها، جهان کنونی را با صفات "عصر خرد"، "عصر مردم سالاری"، "عصر دموکراسی" ... و غیره تعریف میکنند و میکوشند مردم را متقاعد سازند که سرمایه داری در بدبختی های مردم دخل و غرضی ندارد و این نظام "جاودان است" اما کمونیست ها چگونه به جهان کنونی می بینند؟ منظره واقعی این جهان چگونه هست؟ زشتی ها و پلیدی های جهان کنونی چه محورهای دارد؟

مادران دورانی از رشد سرمایه داری زندگی میکنند که سرمایه داری هر چه رابه تولید سود می انجامد، به کالاتبديل کرده و وارد حلقهات زنجیر ملکیت سرمایه دار در آورده و تابع خصایل تراکم و انباشت می سازد. این اشتهای سیری ناپذیر اکنون کار را بجای رسانیده که بیشتر از 890 میلیون نفر در جهان فقط یکبار در روز میتوانند غذای بخورند و نمیری بخورند. بیشتر از یکمیلیارد نفر با درآمد کمتری از یک دالر در روز زندگی میکنند. 2% از اهالی کره زمین، مالک بیشتر از 98% ثروت روی زمین میباشد.

کارگران، دهقانان و تهی دستان اکثریت عظیم اهالی کره زمین را تشکیل میدهند که با کار شاقه و تن فرسادر اخیر روز همانقدر حقوق دریافت میکنند تا بتوانند زنده بمانند و فردا نیز بیابند و کار کنند. امپریالیزم و میرزاییهای اجیرش میکوشند توده ها را متقاعد سازند که در تمام اینها هیچ عیب و نقصی وجود ندارد. اما حزب کمونیست مدلل میسازد که تمام این زشتی ها و پلیدی ها بر محور نظام سرمایه داری میچرخد و در هسته آنها مالکیت خصوصی قرار دارد. در جهانی که طبقه کارگر میسازد هیچ یک از این ها وجود نخواهند داشت به ایندلیل برای تغییر این جهان برنامه ضرور است.

امپریالیستها و اجیران رسمی و غیر رسمی شان میکوشند توده ها را متقاعد سازند که تفوق جنسی، ستمگری ملی، فحشهای اطفال، اعتیاد به مواد مخدر، دزدی، قتل، امراض علاج ناپذیر... و غیره با نظام سرمایه داری ربط ندارند و مربوط به اخلاقیات و فرهنگ جوامع مختلفی جهان است. سرمایه داری عالیترین دستاورد تاریخی بشر بوده و مبارزه علیه آن مبارزه علیه مدنیت بشری میباشد. اما حزب کمونیست مدلل میسازد که در جهان بدون سرمایه داری که مبداء منشأ تمام این سیه روزی های بشر میباشد، این چیزها وجود نخواهند داشت. تمام این اجحاف و ستمگری در نظام اقتصادی - سیاسی سرمایه داری جهانی ریشه دارند. همین نظام است که دختران کمتر از 8 سال در فلین، تایلند، ماکاو، هائیتی، مکزیکو... و غیره در مقابل دو دالر بربد شاترا برای یک ساعت در اختیار ثروتمندان امریکایی و اروپایی قرار میدهند. تحت همین نظام است که به زنان در عربستان حتی اجازه رانندگی نمیدهند و در بسیاری از کشورهای دیگر دست کارگری را که برای زنده ماندنش یک قرص نان دزدیده، قطع میکنند. تحت همین نظام است که میلیونها طفل در آفریقا بدلیل ابتلای پدران و مادران شان به مرض ایدز برهنه و گرسنه در گوشه و کنار جاده های میمرند و شرکتهای بزرگ مواد مخدر باز هم پولدارتر میشوند. تحت همین نظام است که دختران زیر سن در افغانستان، ایران، سومالی... و غیره بشوهر داده میشوند. اینها شمه ای انداز تبارزات جهانی این نظام. این بدعتکاری ها نه لازم اندونه ضرورونه در رژیم سوسیالیستی جای خواهند داشت. و این برنامه، برنامه تغییر این زشتی ها و پلیدی هاست. این نظام نه فقط جاویدانی نیست بلکه در حال احتضار بوده و دوران رشد و تکاملش را سپری کرده است. این نظام عالیترین دست آورد بشری که ننگین ترین نظام تاریخی است که مبارزه علیه آن مبارزه علیه مدنیت نه بلکه مبارزه برای یک مدنیت واقعا انسانی میباشد. برنامه حزب کمونیست، برنامه ایجاد چنین جهانی است.

امپریالیستها و اجیران رسمی و غیر رسمی شان میکوشند به توده ها بقبولانند که جنگها و لشکرکشی های مستقیم و جنگ افروزی های غیر مستقیم چه بواسطه طالب یا مجاهد، ارتش "لرد" یا دولت اسرائیل، مزدوران امپریالیزم در ایتیوپی و یا القاعده... و غیره پدیده های طبیعی جامعه بشری اند.

اما کمونیست‌ها شرح می‌دهند که جنگ‌ها و لشکرکشی‌ها زاده خصلت ذاتی سرمایه و انباشت و تراکم آنست و اراده مشتقی آدمکشی که برای ثروت و قدرت، جهان را به آتش میکشند، در عقب آنها قرار دارد. قتل عام خلق ویتنام، تجزیه کوریو و کشتار بیشتر از دو میلیون انسان بعد از جنگ دوم جهانی، حمله به عراق، افغانستان، فلیپین، هائیتی... و غیره هیچ طبیعی نیستند. جنایاتی که در راستای به زنجیر کشیدن خلق‌های جهان صورت می‌گیرند، فقط در نظام سرمایه‌داری ممکن می‌باشند. نه نظام‌های گذشته تاریخ بشر جنایاتی به این وسعت و گستردگی را می‌شناختند و نه در نظام سوسیالیستی این جنایات وجود دارد. برنامه حزب کمونیست برنامه ایجاد جهان بدون جنگ و جنایت می‌باشد.

امپریالیست‌ها و اجیران رسمی و غیر رسمی شان می‌گویند - حق ماست که در امور استخدام، فضای فرهنگی مناسبات لسانی، و غیره تبعیض رذیله‌ها را اعمال کنیم و سفیدها را بر غیر سفیدها برتری داده، فرهنگ و زبان‌های اروپایی را بر فرهنگ و زبان‌های ملل دیگر دنیا رجحان دهیم. آنها می‌گویند حق ماست که چه کسی را بعنوان پناهنده بگذاریم در قلمروهای مازندگی کند و چه کسی را نه. ولی ما خود حق داریم باتوب‌ها و تانک‌های مابه اطراف دنیا برویم و ثروت ملل عقبمانده را بغارت ببریم و محیط زیست آنها را آلوده سازیم، بستر دریا‌های شان را بشکافیم و دل کوه‌های آنها را سوراخ کرده و زندگی را برای آنها به جهنم عریان مبدل سازیم. اما کمونیست‌ها مدلل می‌سازند که تمام این منطقت در نظام اجتماعی سرمایه‌داری ریشه دارد. سرمایه‌داری برای غارت و چپاول خلق‌های دنیا لشکر و تجهیزات ویرانگرانه اش را می‌فرستد و تحت رژیم سوسیالیستی تمام خلق‌های گیتی در برابری و برادری با هم دیگر بسر خواهند برد و این کارها وجود نخواهند داشت. برنامه حزب کمونیست، برنامه ایجاد جهان صلح و آرامش جاویدانی بشریت است.

امپریالیست‌ها و اجیران رسمی و غیر رسمی شان می‌گویند که ستمگری فلان ملت بر فلان ملت، برتری مرد بر زن، سفید‌های "متمدن" بر غیر سفید‌های عقبمانده یک امر طبیعی است. اما برنامه حزب کمونیست، برنامه ساختن دنیایی است که در آن استبداد و ستم "هیچ" طبیعی نیست. این برتری هادردنیای نوین پرولتاریا اجزای افسانه مادر بزرگ‌ها هم نخواهند بود.

به این قسم می‌بینیم که جهان بهتری، جهانی که در آن این ها و هزاران دیگری که ناگفته مانده اند وجود نداشته باشند، ضرور است تا انسان به عظمت و شوکت طبیعی اش که تقسیم جامعه به طبقات آنرا از او گرفته بار دیگر دست یابد. روشن است که بدون ایجاد این جهان نوین، سرمایه‌داری همیشه در جستجوی سود به تخریب طبیعت و مناسبات موجودات آن ادامه خواهد داد. برنامه حزب کمونیست برای نابود ساختن این نظام جهانی و ایجاد نظام نوین جهانی طرح می‌شود. این که چون امپریالیست‌ها پشت بام خانه مارا گرفته و "گردبادشوم تهاجم و تجاوز علیه خلق ها و پرولتاریای جهان به راه انداخته و افغانستان را به یکی از مراکز این گردباد تبدیل کرده اند" ما آمده ایم که حزب ما را بسازیم! اگر آنها چنین نمی‌کردند، چه؟ می‌بینیم که مشکل اساسی رفیق (ض) مشکل دیدگاهی است. او آنجایی که ایده‌های فرموله شده بواسطه دیگران، در اختیارش نیست و خود مجبور است بعنوان برنامه نویس چیزی بنویسد، همان مطالب را می‌نویسد که ذهنش رای میدهد. یعنی متد دست یابی به استنتاج درست نزد او ذهنش هست نه تعقیب یک پروسه تحقیقاتی.

پایان بخش اول فصل چهارم
مانویست‌های افغانستان
سپتامبر 2008

آدرس مکاتبه ما
Station H
Montreal Quebec
H3G 2K5
CANADA
آدرس الکترونی ما
Shoresh2008@gmail.com
آدرس صفحه الکترونیکی
www.shoresh.eu